



در مورد مسائل مربوط به کنگره با ای میل زیر تماس بگیرید:

سر دبیر: کورش مدرسی Kongere4.hekmatist@gmail.com

تاریخ های انتشار
نشریه کنگره

شماره ۷- ۱۰ سپتامبر

شماره ۸- ۱۷ سپتامبر

جواب به ملاحظات

انتقادی رفیق

رحمان حسین زاده

بر قطعنامه

"موقعیت طبقه

کارگر و

وظایف

کمونیستها"

اسد گلچینی، بهرام مدرسی،
رضا دانش

قطعنامه مصوب کمیته سازمانده حزب، تلاش کرده است تا بر اساس تصویری عینی از موقعیت طبقه کارگر در ایران تاکید بر مهمترین وظایف فعالین کمونیست در جنبش کارگری بگذارد و با جمع بندی تجارب تائکونوی و ارزیابی توازن قوای موجود، انتظارات معینی را در مقابل فعالین کمونیست در جنبش کارگری و خود حزب حکمتیست قرار دهد. قطعنامه تلاش کرده است تا بگوید کارگران کمونیست کار تبلیغ، ترویج و سازماندهی در همه سطوح در جنبش کارگری و مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر و در مبارزه

صفحه ۳

موقعیت، سعی کرده است نشان دهد. و همچنین برای من "وظایف کمونیستها" هنوز همان "نزدیک ترین اهداف کمونیستها" مشخص می کنند که مارکس در مانیفست می آورد:

"نزدیک ترین هدف کمونیستها

شماره حساب های علنی حزب در انگلیس و سوئد

صفحه ۴

اولویتهای حزب حکمتیست

ثریا شهابی، امان کفا، رحمان حسین زاده، آذر مدرسی، اسد گلچینی، بهرام مدرسی، حسین مرادیگی، سلام زیجی، عبدالله دارابی، جمال کمانگر و خالد حاج محمدی

این قطعنامه حمایت لازم را دارد.

مقدمه

تحوالات یک سال و نیم گذشته، انتخابات رئیس جمهوری و تحولات متعاقب آن، فضای سیاسی ایران را دستخوش تغییرات جدی کرده است. جنبش سبز به عنوان نماینده بخشی از بورژوازی ایران، بخش اعظم اپوزیسیون ایران را تحت پرچم خود بسیج کرد. جدال دو جناح از بورژوازی، بر متن یک دوره سرکوب جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی و درغیاب یک قطب کمونیستی - کارگری

قدرتمند، بخش مهمی از مردم معترض را به امید ایجاد بهبودی در زندگی و گشایشی در فضای سیاسی ایران برای یک دوره به دنبال خود کشید و عقب گردی جدی به جامعه تحمیل کرد. حزب حکمتیست در این دوره پرچم اعتراض طبقه کارگر به بردگی مزدی، به خفقان سیاسی، تبعیض، و دفاع از انسانیت را به عنوان تنها حزب کمونیستی نمایندگی کرد. اما این پرچم سیاسی متفاوت نتوانست در قامت یک صف محکم و قدرتمند در

منصور حکمت در باره مبارزه اقتصادی و تشکل های غیر حزبی کارگران

اسد گلچینی

در آستانه کنگره چهارم حزب حکمتیست بحثهای مهمی در مورد فعالیت آتی این حزب در جریان است. از جمله این مباحثات یکی هم "وضعیت طبقه کارگر و وظایف کمونیستهاست". سنتها و سیاستهای مختلفی همچنان با سایه روشن های خود در میان ما هم عمل میکند. بحثهای ما در این مورد میتواند به رسیدن به سیاست های روشن کمونیستی و کارگری کمک کند. حزب حکمتیست اگر از لحاظ نظری و سیاست های مارکسیستی و

صفحه ۲

نکته اول: باید متذکر شد که این قطعنامه بگمان من یک قطعنامه سیاسی نیست و خود نیز این ادعا را نداشته است. بلکه یک تحلیل مشخص از وضعیت حال حاضر طبقه کارگر در ایران است و "وظایف کمونیستها" را بر اساس همین تحلیل و توضیح

در دفاع از از بند ۱ قطعنامه کمیته سازمانده در باره "موقعیت طبقه کارگر و وظایف کمونیستها"

کامیار احمدی

دو نکته در آغاز:

قابل توجه شرکت کنندگان در کنگره چهارم

آخرین مهلت برای ثبت نام جهت شرکت در کنگره چهارم حزب حکمتیست روز یکشنبه ۵ سپتامبر است.

در حال حاضر فقط تعداد معدودی محل برای خواب در خوابگاه آزاد است. لذا با کمال تأسف از پذیرش دوستانی که بعد از تاریخ ۵ سپتامبر ثبت نام و فرم را ارسال کنند معذوریم.

حمایت کافی برای قطعنامه اوضاع سیاسی رسیده است.

این رفقا از قطعنامه حمایت کرده اند: ثریا شهابی، هلاله طاهری، مظفر محمدی، بهرام مدرسی، اعظم کم گویان، رضا دانش، ابوبکر شریف زاده، اسماعیل ویسی، سلام زیجی، غفور زرین، و جمال کمانگر

حزب میگذارد:

۱- حضور فعال و رادیکال در جدالهای اصلی سیاسی - اجتماعی ایران، جهت تامین یک پرچم کارگری- کمونیستی روشن بین و دخالتگر.

۲- تقابل با جنبش سبز و افشا پرچم ارتجاعی و بورژوایی این جنبش در همه عرصه های نبرد.

۳- نقد و افشای کمونیسم بورژوایی در همه عرصه و بویژه سیاستهای ایندوره این جنبش، بعنوان سیاستهای ضد کارگری و ارتجاعی.

۴- تامین یک پرچم پیگیر کمونیستی در مبارزات جاری طبقه کارگر برای ایجاد بهبود در زندگی این طبقه و مبارزه برای آزادیهای سیاسی، رهایی زن و خلاصی فرهنگی.

۵- تمرکز جدی بر مراکز مهم کارگری و پرولتاریای صنعتی ایران، تلاش برای تشکیل بایبی طبقه کارگر و دفاع از تشکلهای موجود این طبقه و رهبران و فعالین آنها.

۶- تلاش برای ایجاد رابطه ای وسیع و مستحکم با شبکه های رهبران عملی و آژیتاتورهای طبقه کارگر، و مجهز کردن آنها به افق و سیاست کمونیستی.

۷- تقویت جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در دانشگاهها و مراکز آموزشی، بعنوان یکی از سنگرهای چپ و آزادیخواهی، و عقب راندن ارتجاع از این سنگر.

۸- تقابل با تلاش های جمهوری اسلامی برای تروریزه کردن، پلیسی و ناامن کردن فضای مبارزه سیاسی در ایران و خارج کشور.

۹- حفظ فضای رادیکال و میلیتانت در خارج کشور علیه جمهوری اسلامی، تبدیل حزب به داغترین کانون دفاع از طبقه کارگر ایران در خارج کشور، تقویت همبستگی بین المللی کارگری و ایجاد ارتباط با پیشروترین سازمانها و فعالین کارگری در محل.

۱۰- کمونیسم در کردستان تاریخاً نیروی قدرتمند، از نظر اجتماعی دینفود، و محبوب بوده است. تقویت این موقعیت و استفاده از آن به عنوان مناسب ترین شرایط در تقویت موقعیت کمونیسم و طبقه کارگر در کل جامعه ایران. به این منظور مبارزه همه جانبه

بقیه منصور حکمت و

مساله دخیل اند. آنچه کمونیستها و جنبش کارگری را میتواند به فعالیت های موثر برساند شناخت درست از موقعیت هر دو است. در این زمینه خواندن بحثهایی از منصور حکمت در سمیناری در مورد مبارزه اقتصادی و شکل های غیرحزبی طبقه کارگر کمک میکند تا به نتیجه گیری بهتری برسیم.

اسد گلچینی

۱۲ شهریور ۱۳۸۹ ۳ سپتامبر ۲۱۰

بحث در سمینار حزب کمونیست ایران درباره اتحادیه های کارگری

منصور حکمت

از سایت آرشیو آثار منصور حکمت

راستش فکر میکنم در صحبت رفیق امیر، بار اصلی بحث روی انتقاد از اکونومیسم و تردیونیسم بود و مقداری هم سعی شده بود که نفس مبارزه اقتصادی و حتی نفس اتحادیه از سیاست تردیونیسم و سیاست اکونومیسم جدا بشود. ولی وقتی به کل بحث در مجموعه اش فکر کردم، دیدم در این بحث به مبارزه اقتصادی مقداری ظلم شده و شخصاً فکر میکنم که اینجا باید از مبارزه اقتصادی و اهمیت صحبت کنم. بخصوص در صحبت های آخر رفیق امیر فکر میکنم جایگاه واقعی مبارزه اقتصادی به مقدار زیادی کم رنگ شد. بعلاوه با توجه به اشاراتی که به انحرافات موجود کرد، در کسانی که با ما مخالفند، در رزمندگان و راه کارگر و انحرافات آنها، فکر میکنم یک انحراف واقعی تر و خطرناکتری که روبروی ما هست را هم باز به همین اعتبار کم رنگ کرد.

در مورد این که آیا مبارزه اقتصادی سنگ اول آگاهی کارگری یا سنگ اول مبارزه طبقاتی هست یا نه فکر میکنم چند تبصره لازم است. بنظر من مبارزه اقتصادی سنگ اول آگاهی کارگری هست. یعنی این تصور که گویا طبقه کارگر میتواند مستقل از درک موجودیت خودش بعنوان فروشنده نیروی کار به درکی سوسیالیستی برای ایجاد یک نظم

نوین برسد، بنظم دشوار است. فکر میکنم پروسه خودبخودی پیوستن کارگران به هر نوع مبارزه ای از آنجایی میگذرد که آنها به وضعیت خودشان در جامعه سرمایه داری بعنوان فروشنده نیروی کار پی میبرند و تحمیل ها و اجحاف هایی که از این بابت به آنان میشود.

ثانیاً فکر میکنم این تصادفی نیست که یونیونیسم و اکونومیسم با مبارزه اقتصادی تداعی میشود، کنار کشیدن از سیاست با مبارزه اقتصادی تداعی میشود، و همینطور این هم تصادفی نیست که بطور طبیعی، سر و کله بخش بیشتری از کارگران پیشرو و فعال در مبارزات اقتصادی پیدا میشود. علتش این است که شرکت کردن در مبارزه اقتصادی از نظر جامعه بورژوایی موجه تر است. یعنی اینکه طبیعی است که کسی میخواد جنس خودش را بقیامت بالاتری بفروشد، یا کسی میخواد بعنوان بشر حق داشته باشد بیمه داشته باشد، بهداشت و دستمزد بالاتری داشته باشد و الزاماً مخالف نظم موجود و مدافع زیر و رو کردن آن نیست.

این را جامعه میپذیرد، حتی در فاشیستی ترین حکومتها. وقتی شما از این صحبت میکنید که هر مبارزه اقتصادی فوراً توسط بورژوازی سرکوب میشود، من میگویم بطریق اولی مبارزه کمونیستی و سوسیالیستی صد بار بدتر سرکوب میشود. بعضی مواقع در فاشیستی ترین کشورها اعتراض بر سر ساعت کار، اعتراض بر سر بیمه، اعتراض بر سر موقعیت بهداشتی کارخانه چیزی است که بهتر تحمل میشود تا مبارزه ای که مثلاً برای

میان برداشتن دیکتاتوری یا از بین بردن مالکیت خصوصی سر بگیرد. میخوام بگویم این درست است که این مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را سرعت در یک دوره تاریخی معین در یک کشور، به یک مبارزه سیاسی بر سر قدرت، یا به جنگی - از سر عصیان یا آگاهانه - برای قدرت سوق میدهد. ولی واقعیتش این است که در نرم عمومی جامعه سرمایه داری همیشه فرجه ای برای مبارزه اقتصادی باز میشود. و گرنه بطور طبیعی طبقه کارگر به عصیان کشیده میشود و اصلاً مضمحل میشود.

چون نفس موجودیتش و رابطه اش با سرمایه در گرو این مبارزه است. بنابراین آنچه چیزی که میخوام بگویم این است که خطری که ما را تهدید میکند این نیست که جریان بیاید و در مقابل ما اکونومیسم و سندیکالیسم

را نمایندگی کند. اتفاقاً خطر اینجا است که ما در مرزبندی با اکونومیسم و سندیکالیسم، چشممان را از مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و جایگاه تاریخیش برای این طبقه، و همچنین جایگاه تاریخی حزب کمونیست ایران، ببندیم. جایگاه تاریخی مبارزه اقتصادی به این معنی که گفتم جزء خودآگاهی طبقه کارگر است و اگر این پروسه را تحت تأثیر وضعیت اختناق سیاسی یا دیکتاتوری قرار بدهیم، آنوقت به همان نتیجه عجیبی میرسیم که رفیق امیر میزند، که میگوید: "ذهنیت کارگر ایرانی قابل مقایسه با یک کارگر متوسط انگلیسی نیست". من این را قبول ندارم. و این نفس شوریدن علیه حکومت مرکزی بدون این که نشان داده باشد که چه آلترناتیوی این کارگر در مقابل حکومت مرکزی محسوس میکند، بدون اینکه مشخص شود که این کارگر معینی که علیه حکومت مرکزی شوریده است، با چه چیزی میشود فریض داد، بخودی خود امتیازی نیست، بخودی خود نشان دهنده سطح آگاهی بالاتری نیست، بخصوص بخودی خود نشان دهنده سطح تجربه بالاتری نیست. اصلاً نشان دهنده نداشتن هر نوع تجربه است.

طبقه کارگر ایران با ضعف اساسی در درک این که باید متحد بشود مشخص میشود. این درکی است که طبقه کارگر انگلیس سنناً دارد. طبقه کارگر ایران با آلت دست شدنش توسط احزاب بورژوازی مشخص میشود. طبقه کارگر انگلیس یک حزب بورژوایی را خودش سازمان داده. ولی اگر شما بگویید بسادگی میشود طبقه کارگر انگلیس را تحت تأثیر فاشیست، تحت تأثیر کنسرواتریسم و حزب لیبرال یا اوروکمونیسم قرار داد؟ نه، قرار نمیگیرد، به سنتها و داده های مشخص عقیدتی درون طبقه خودش پایبند است. طبقه کارگر انگلیس آگاهانه تر رفرمیست است. طبقه کارگر ایرانی همیشه بازبچه دست مجاهدین، خمینی، جبهه ملی و حزب توده و امثالهم باقی مانده. میخوام بگویم طبقه کارگر ایران با پافشاری نکردنش بر روی مطالبات اقتصادی و نداشتن یک ذهنیت مرتبط به مطالبات اقتصادی مشترکش، اصلاً مبنای رشد پوپولیسم و مبنای رشد احزاب خرده بورژوایی و مبنای ضعف تاریخی کمونیسم در ایران بوده.

روزمره و در برابر موانع موجود و سطح مبارزه ای که کارگران دارند را چگونه پیش میبرد. قطعنامه تلاش می‌کند افق حزب و سیاست‌هایش در برابر بورژوازی حاکم و برای سرنگونی اش و برقراری نظام سوسیالیستی و در تمایز با دیگر جنبشها را نمایندگی کند.

این مساله هم از نظر ما بدیهی است که مباحثات حول این قطعنامه و اصلاحیه های مختلف میتواند آنرا هر چه بیشتر تدقیق کند.

تقدریفی رحمان حسین زاده به این قطعنامه فراتر از اصلاحیه است. از نظر او مسایل اصلی در این قطعنامه فرعی شده اند. از نظر ما اما مسایل اصلی و اساسی جنبش کارگری و فعالیت کمونیستها در تقابل با بورژوازی و راه مبارزه با آن در همه سطوح در قطعنامه هست.

او مدعی است که "متد و نگرش سیاسی حاکم بر قطعنامه و برخی احکام آن در برخورد به معضلات و نارساییهای جنبش طبقه کارگر ایران دارای ایرادات متدیک و اساسی است" و در عین حال میگوید که "قطعنامه در بخش نتیجه گیری و پایانی عمده محورهای مبارزاتی فوری طبقه کارگر را بدرست بر شمرده است.

برای روشن شدن بحث و دستیابی به نتایج درست ابتدا باید متد رفیق رحمان را متوجه شویم.

رفیق ادعا میکنند که قطعنامه ما علل اصلی مشکلات جنبش را نمی بیند و به سراغ مسایل جانبی و فرعی و یا معلول ها رفته است. قطعنامه میگوید: "آنچه که ادامه حاکمیت سرمایه و دولت نماینده آن در ایران را تضمین میکند، پراکندگی، عدم آگاهی و غیرمتشکل بودن طبقه کارگر است."

رفیق رحمان این را نگرش غلط بر قطعنامه میدانند و میگوید: "علل اصلی ادامه حاکمیت بورژوازی و جمهوری اسلامی به مثابه دولت آن را به نظر در دو عامل اصلی زیر باید جستجو کرد:

الف: عروج نکردن سیاست کمونیستی و حزب کمونیستی کارگری به عنوان نیروی رهبر و هدایت کننده طبقه کارگر در مبارزه جاری و مهمتر در جدالهای سیاسی تعیین کننده جامعه و در تعیین تکلیف قدرت

ب- عامل موازی دیگر و به همان اندازه تعیین کننده، ادامه

سه دهه حاکمیت سیاه یکی از هارترین رژیمهای بورژوازی که هم اولا خشن ترین شیوه های سرکوب و هم دوما پیچیده ترین روشهای تحمیق هر دو را علیه طبقه کارگر و صف آزادیخواهی به کار گرفته است. نا مساعدترین تناسب قوای ممکن را بر طبقه کارگر تحمیل کرده است.

قطعنامه اگر چه در بندهای پایین تر به سرکوبگری جمهوری اسلامی علیه کارگران اشاره دارد، اما نه به اندازه کافی گویا و رسا بیان شده و به ویژه در نگرش حاکم بر قطعنامه به عنوان عامل مهم "ادامه حاکمیت بورژوازی" مورد اشاره قرار نگرفته است و به علاوه به روشهای پیچیده تحمیق این رژیم علیه کارگران هم تاکید کافی ندارد. به نظر در کلیت قطعنامه نقش این دو عامل اصلی را در "ادامه حاکمیت بورژوازی نمی بیند" و به عوامل فرعی ناشی از این علتهای اصلی تاکید دارد.

در نتیجه "پراکندگی، عدم آگاهی، غیر متشکل بودن طبقه" مورد اشاره قطعنامه خود از معلولهای این دو عامل اصلی هستند.

ابتدا این مساله را تاکید کنیم که هر کدام از این دو موضوع در جای خود موضوعات مهمی هستند و هر چند که مانند هم تعیین کننده نیستند اما وجود "سیاست کمونیستی و حزب کمونیستی به عنوان نیروی رهبری و هدایت کننده طبقه کارگر در مبارزه جاری و مهمتر در جدالهای سیاسی تعیین کننده در جامعه و در تعیین تکلیف قدرت" از نظر ما همان وظایف کمونیستها در جنبش کارگری است که در قطعنامه همه وجوه آن گفته شده است. آوردن چنین فرمولبندی هم حتی اگر لازم است و کمکی به این میکند را بیآوریم اما تبدیل فرمولی عمومی و نه چندان نا آشنا در ادبیات ما با تفسیرهای بشدت متناقض و نادرست تا کنونی به الترناتیو برای راه حل های پیشنهادی نادرست است. قطعنامه تلاش کرده است معضل را به بهترین و درستیترین شیوه ببیند و پاسخ کمونیستی و کارگری برای سازماندهی جنبش کارگری برای آن ارائه کند.

قطعنامه مذکور دارد یک گام مهم جلوتر و حتی مربوط تر به مهمترین درد و معضل طبقه کارگر که زمینه های چنین عروجی هستند میبرد. فرعی خواندن این چنین معضلاتی به نتایج دیگری میرسد که کمونیستها در جنبش کارگری و حزب حکمتیست را نیز در انتظار و معجزه نگاه میدارد و

ماندگار شدن در وضعیت کنونی برای جنبش طبقه کارگر و موقعیت کنونی کمونیستها را نتیجه خواهد داد. این قطعنامه میخواهد به روشنترین شیوه فعالیت و پراتیک امروز و فردای کمونیستها در جنبش طبقه کارگر را ترسیم کند."

قطعنامه به چه جواب میدهد؟

قطعنامه پیشنهادی به کنگره بسیار روشن و بدون ابهام موقعیت طبقه کارگر در ایران را نشان میدهد. قطعنامه بر مهمترین مسایل امروز طبقه کارگر و کمونیستها متمرکز است و کاری که همین امروز فعال کمونیست و حزب باید انجام بدهد را پیشرو میگذارد و تلاش میکند کنگره را و فعالیت آتی حزب و کمونیستها را به فعالیتی درست و متحدانه فراهخواند. اینکه هر کار دیگری لازم است صورت بگیرد و سیاست های دیگری باید اتخاذ شود تا حزب در موقعیت دیگری قرار بگیرد خیلی معتبر است و باید این کار را کرد آنچه مثلا اولویت های حزب ما باید باشد را میتوان درست ردیف کرد که جنبه های مختلف فعالیت کمونیستی حزب و سازمانیابی کارگران در همه وجوه مبارزه تامین شود. قطعنامه وضعیت طبقه کارگر و وظایف کمونیستها اما ناچار است بر تصویری درست از از وضعیت طبقه کارگر متمرکز شود و وظایف روشنی پیش پای حزب و کمونیستها بگذارد.

قطعنامه وضعیت طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری ایران و شرایطی که برای طبقه کارگر ایجاد شده است، نقش طبقه کارگر در جامعه و تعیین تکلیف های سیاسی و اجتماعی، نقش طبقه کارگر در مبارزه سوسیالیستی و حکومت کارگری، مبارزه، اعتراض و موانع بسیاری که پیش پای این مبارزات هست، سطح این اعتراض و مبارزه و بالاخره وظایف کمونیستها و حزب در این شرایط و وضعیت معین را استنتاج میکند و به آنها توجه دارد.

وضعیت طبقه کارگر در ایران سرمایه داری در اساس نباید فرقی با هر کشور دیگر سرمایه داری داشته باشد مضافا اینکه سرمایه داری ایران در تقسیم کار سرمایه جهانی در حوزه تامین نیروی کار ارزان و منبع تولید فوق سود برای سرمایه است. در این قبیل کشورها دیکتاتوری و سرکوب فاشیستی ضروری است تا این حلقه در این زنجیر و سیستم سرمایه و تقسیم کار جهانی بماند امکان

عمل یابد. در ایران و برای حفظ این شرایط برای طبقه سرمایه دار حاکمیت جمهوری اسلامی وظیفه خود را تا کنون انجام داده است و علیرغم هر تنش و کشمکش در بین قطب های بزرگ سرمایه جهانی و جناحهای مختلفش در داخل و بعنوان یک دولت سرمایه داری به بهترین شیوه این شرایط را

بسیار بیشتر از دولت قبلی و حکومت شاه در این دایر و تامین کرده است، و بسیار پیشرفته تر از آن دوران طبقه کارگر صنعتی و متمرکزتری را سازمان داده است و قدرتمندی طبقه کارگر در مبارزه اش را در مقابل سرمایه داری میشناسد. همین که هنوز بعد از سی سال که از حاکمیت این دولت میگذرد و طبقه کارگر در ایران به هیچ کدام از مطالبات پایه ای خود از جمله مساله آزادی تشکل، نرسیده است تا قادر به مبارزه ای جدی شود، همین که نیروی کار ارزان برای طبقه سرمایه دار (جهانی و داخلی) به بهترین شکل تامین است و بیش از 80% این نیروی کار ارزان، دارای هیچ درجه ای از امنیت شغلی نیستند و برای تامین این شرایط به همه ابزارهای تحمیق و فریب کارگران با همه امکانات خود پرداخته است، ما را به درست به این حکم میرساند که "آنچه که ادامه حاکمیت سرمایه و دولت نماینده آن در ایران را تضمین میکند، پراکندگی، عدم آگاهی و غیرمتشکل بودن طبقه کارگر در ایران است". این جوهر

برخورد ما به وضعیت طبقه کارگر و شرایطی است که سرمایه داری برای این طبقه فراهم کرده است و از نظر ما بدیهی است که این شرایط یعنی حاکمیت سرمایه داری و ادامه این حاکمیت و دولت نماینده آن دقیقا در مهمترین معضل طبقه کارگر یعنی، غیر متشکل بودن، ناآگاه بودن و پراکندگی ان ممکن است و قطعنامه با دیدن این وضعیت و تلاش برای ارائه تصویر درست به کارگران، به سراغ مهمترین مسایلی که میتواند قطب نمای درستی برای حزب و کارگران کمونیست در جنبش کارگری باشد را ارائه کند.

معضل رفیق رحمان این است که این شرایط و وضعیت برایش آنقدر فرض است که نه میتواند به آنها توجه کافی بکند و نه میتواند استنتاج درستی هم بدست بدهد و به همین جهت سیستماتیک دچار تناقض میشود. به قول رفیق "این قطعنامه در بخش نتیجه گیری و پایانی عمده محورهای مبارزاتی فوری طبقه



بخشیدن به آنها در جنبش کارگری و از این طریق در جامعه است. اگر ما و رفیق توانستیم پراتیک کمونیستی و کارگری را آنطور که میخواهیم، در حزب حکمتیست جاری کنیم و پراتیک خود ما کمونیستها را به عنوان بخشی از طبقه کارگر دچار دگرگونی کنیم بدون تردید بر رفع موانع آگاهی و تشکل در میان طبقه کارگر بمراتب خواهد افزود و... حزب خودش بطور مشخص و از لحاظ عملی باید پراتیکش دگرگون شود همانطور که جنبش کارگری در زمینه های مهمی باید دگرگون شود تا قادر به ایجاد صف متحد و آگاه خود بشود.

"علل اصلی ادامه حاکمیت سرمایه داری در ایران و جمهوری اسلامی، عدم عروج سیاست کمونیستی و حزب

کمونیستی است" این چه اندازه درست است و چرا از نظر رفیق عامل اصلی حفظ حاکمیت سرمایه داری و دولتش در ایران است؟ این واقعی است و در همه کشورهای دیگر هم همین معضل به بقای بورژوازی انجامیده است اما این مساله بخودی خود معجزه نمیکند تا زمانی که با جنبش کارگری چفت شود. در ایران هم عروج این سیاست ها از نظر ما مطلقاً بی سابقه نبوده است و کمونیسم کارگری مارکس، لنین، منصور حکمت و حزب حکمتیست بطور مشخص و خوشبختانه وجود دارند، سوال این است که چرا تاکنون اینها بهر اندازه دیگری هم که عروج بکنند و خود را در معرض جامعه و جنبش کارگری قرار بدهند، قادر به سازماندهی مبارزه طبقه کارگر در همه اشکال نشده است؟ تکرار این

غیره. ما بعنوان حزب سیاسی که سیاست کمونیستی را نمایندگی میکنیم و نه تنها این بلکه بر آن اساس فعالین کمونیست را در همه عرصه های مبارزاتی سازمان هم میدهد برای دوست و دشمن شناخته شده هستیم، مهم کنار هم قرار دادن این قدرت و امکان عمل سیاسی یک حزب کمونیستی با قدرت و نفوذش در جنبش کارگری است. بدون این هیچ فعالیت کمونیستی و کارگری امکان مقابله و پیشروی با کل دستگاه سرکوب بورژوازی را ندارد. از نظر ما کمونیسم کارگری آنقدر سیاست کمونیستی و کارگری دارد که برای دو انقلاب کارگری کافی است، هزار بار دیگر هم آنرا تاکید کنیم و بگوییم، اما آنچه که کمونیستها در جنبش کارگری و مشخصاً حزب حکمتیست کم دارد پراتیک کردن و مادیت

کارگر را بدرست برشمرده است" اما نگرش و متد غالب بر قطعنامه غلط است! از نظر ما این درست نیست. قطعنامه خواستهای فوری طبقه کارگر نیاز حیاتی این جنبش به تشکل و جنبش مجمع عمومی و تشکل های توده ای و... عرصه های مهم نبرد امروز طبقه کارگر را بدرست تعیین میکند اما با نگرش غالب و نادرست بر آن؟! این تناقض در نگرش حاکم بر قطعنامه نیست که به نتایج درست میرسد. از هر دو نگرش ما و رفیق رحمان استنتاجات و پراتیک متفاوتی بیرون کشیده میشود.

راه حل پیشنهادی رفیق رحمان برای برون رفت طبقه کارگر از شر حاکمیت سرمایه و دولت نماینده آن تکرار در جا زدن های ناکثونی. پراکندگی، عدم آگاهی و غیرمتشکل بودن طبقه کارگر از نظر او فرعی و با معلول چیز دیگری است. همینطور طبقه کارگر باید اول کمونیسم و حزبیست را داشته باشد تا بتواند بر پراکندگی و غیرمتشکل بودن و عدم آگاهی فایق آید. در حالیکه طبقه کارگر در جریان مبارزه اقتصادی و به اصطلاح مبارزات جاری است که متشکل می شود، متحد می شود، خودآگاه می شود و از پراکندگی در می آید و سرانجام در دل این مبارزات، کمونیست ها و کارگران سوسیالیست حزب طبقه کارگر و مبارزات کارگری را توده ای می کنند.

رفیق رحمان میگوید: علل اصلی ادامه حاکمیت سرمایه داری و دولت آن در ایران، عروج نکردن سیاست کمونیستی و حزب کمونیستی کارگری به عنوان نیروی رهبر و هدایت کننده طبقه کارگر در مبارزه جاری و مهمتر در جدالهای سیاسی تعیین کننده جامعه و در تعیین تکلیف قدرت است. باید پرسید که چند بار سیاست کمونیستی عروج کند تا طبقه کارگر و بویژه رهبران هوشیار و کمونیست آن قادر به سازماندهی مبارزه این طبقه بر علیه بورژوازی بشوند؟ چند صد فرار و قطعنامه و آثار بسیار مهم مارکس و رهبران کمونیست تا به امروز و در این سی ساله دوران ما، نوشته شده است؟ حزب ما تنها حزب کمونیستی است که طی سالهای اخیر جامعه و فضای سیاسی را حول مسایل معینی قطبی کرد و توجه ها را به سیاست و سازمان کمونیستی جلب کرد، مورد حمله و حشبانه دستگاه های امنیتی قرار گرفت و

انتقال به محل کنگره

لطفا به نکات زیر توجه کنید:

- ۱- محل، تاریخ و ساعات تحویل گرفتن شما برای شرکت در کنگره به شرح زیر است: روز جمعه ۲۴ سپتامبر استکهلم: ساعت ۱۵ و ۱۷ ایستگاه مرکزی قطار شهر یوتبری: ساعت ۱۵ و ۱۷ فرودگاه save اسلو: ساعت ۱۵ و ۱۷ ایستگاه مرکزی قطار شهر مالمو: ساعت ۱۵ و ۱۷ ایستگاه مرکزی قطار شهر کپنهاگ: ساعت ۱۵ و ۱۷ ایستگاه مرکزی قطار شهر نماینده ما علامتی با نام 4 Tours را در دست خواهد داشت تا شما او را بشناسید.
 - ۲- لطفا دقت کنید که خارج از تاریخ و ساعات فوق ما مطلقاً قادر به تحویل گرفتن شما در هیچ شهر و آدرسی نخواهیم بود. در صورتیکه خودتان را به یکی از این قرار ها نرسانید کنگره را از دست خواهید داد.
 - ۳- اگر ساعتی به محل قرار رسیدید که منطبق با ساعت های فوق نبود لطفا خودتان را سرگرم کنید و سر یکی از این ساعت ها به محل قرار بیایید.
 - ۴- هیچکس اجازه نخواهد داشت که مستقیماً به محل کنگره بیاید. و آدرس محل کنگره و یا خوابگاه را به هیچ عنوان به هیچ کس نخواهیم داد.
 - ۵- از همه نمایندگان میخواهیم زمان و نحوه سفر خود را با مسئولین واحدهای حزب در خارج کشور تنظیم کنند تا انتقال سریعتر صورت گیرد.
 - ۶- لطفا سعی کنید یکی دو ساعت قبل از رسیدن تلفنی ما را از ساعت رسیدنتان مطلع کنید. تلفن تماس در شهرهای مختلف را متعاقباً به اطلاعاتان میرسانیم.
- به امید دیدار
آذر مدرسی

شماره حساب های علنی حزب در انگلیس و سوئد

I. F.R
148 18 41-3
SEKIBAN: SE48 9500 0099 6042 1481 8413
BIC-kod (SWIFT-adress): NDEASESS
BOX 7054 C/O KFKS
KISTA16407

F. Abdolahi
93852226
Sort Code: 090126
Bank: Santander
BIC: ABBYGB2LXXX
IBAN: GB46ABBY09012693852226

سوئد:
دارنده حساب
شماره حساب:

انگلیس:
دارنده حساب
شماره حساب:

داشت چه میکرد و چه راه حلی پیش پای کمونیستهای درون این جنبش میگذاشت که اینجا بدون تردید راه حل رفیق رحمان میثوانست معنی داشته باشد و در صورت نفوذ قابل توجه کمونیستها در جنبش کارگری امکان مادیت یافتن پیدا میکرد. وضعیت طبقه کارگر و حاکمیت سرمایه داری در ایران هر دو چنین امکانی را برای طبقه کارگر و کمونیستها و گرایش های دیگری از جمله رفرمیستها هم فراهم نکرده است تا چیزی مثل ترکیه، انگلستان، فرانسه و یا آلمان را شاهد باشیم.

رفیق رحمان سطح جنبش، وجود جنبش، دامن زدن به آن و برسمیت شناختن آن را که باید با آگاهی و سازمانیابی در آن باشد و مهمترین موانع مبارزه کارگر با بورژوا و دولتش را هدف قرار میدهد، کنار میزند و به مساله تاثیر حزب و وجود سیاستهایش میرسد. جنگ طبقات نه از طریق احزاب بلکه از طریق جنبشهایشان در جریان است. احزاب این جنبش ها را هدایت، رهبری و نمایندگی میکنند. جنبش طبقه ما و فراتر از آن جنبش کمونیستی و کارگری ما در چه وضعیتی است این را باید دید، اگر حزب در جنبش کارگری هنوز وجود ندارد و اگر جنبش کارگری قدمهای جدی مهمی هنوز برنداشته است باید به سراغ آنها رفت و برایشان راه حل پیدا کرد و مکانیزمهای سازمانیافتگی جنبش کارگری را بعنوان یک طبقه در همه عرصه های مبارزه اقتصادی و سیاسی اش بکار گرفت. بگذار آن زمان همه گرایشهای رفرمیستی، سندیکالیستی، اکونومیستی و کمونیستی بتوانند توان و زور خود را بزنند تا مبارزات روزمره کارگران را رهبری کنند و بگذار آن گاه معلوم شود که در تحولات جامعه طبقه کارگر تحت کدام پرچم شرکت میکند و رهبری میکند، دنباله رو خانه کارگر و رفسنجانی و موسوی و گرایش توده ای اکثریتی خواهد شد یا نه دنباله رو رهبران و تشکلهای رفرمیست میشود و یا اینکه کمونیستها دست بالا را دارند. این شرایط را باید ایجاد کرد که تنها با دیدن و شناختن موانع اصلی آن ممکن است. راه حل ما در این قطعنامه برای حزب و کمونیستهای است که از طبقه خود فاصله دارند و راه حل های ما راه حلی برای حزبی وسیع است که باید به جنبش خود بپردازد و با آن چفت شود.

حزب کمونیستی و سیاست کمونیستی باید قادر به تامین

درون کارگران هم امکان رشد نمایندند. وجود احزاب کمونیستی و سیاست کمونیستی بهراندازه قوی و مطرح به شکلی که ما در ایران تا کنون داشته ایم برای ساقط کردن سرمایه داری و حاکمیتش کافی نیست. بسیار حیاتی و لازم است ولی مطلقا کافی نیست. جنبش طبقه کارگر آگاه و متشکل را باید عروج داد. حتی اگر فرض بر این است که همین احزاب را در میان کارگران گسترش بدهیم و تشکل هایشان را هم قوی کنند باز هم به این نتیجه نمیتوان رسید. کمونیسم کارگری در این زمینه به بهترین شیوه در بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت، و چهار تجربه در باره حزب و قدرت سیاسی، از کورش مدرسی، بر منابع مهمی استوار است و بدون دیدن کل این متد و اجزا آن کنار زدن حاکمیت سرمایه و دولتش در ایران بوسیله کارگران و حزیش ممکن نیست. حزب زمانی قادر به کسب قدرت سیاسی است که توانسته باشد گرایش کمونیستی در جنبش کارگری را با خود همراه کرده باشد، و تبدیل به رهبران بخشهای مهمی از مبارزه طبقه کارگر شده باشند و در راس مبارزات سازمانیافته آنها باشند. کسب قدرت سیاسی بدون قدرتمند شدن و سازمانیافتگی جنبش کارگران و در راس آنها رهبران کمونیستشان ممکن نیست.

وقتی رفیق با این متد به جنبش کارگری و مشکل کمونیستها و رفع موانع مبارزات آنها میردازد همان عادات و نگرش غالب در میان ما را دامن میزنند که اشکال افراطی آن در میان چپ ها کم نیست و بویژه با برداشت های خرده بورژوایی از ادبیات کمونیسم کارگری مرز روشنی ندارد. دیگران هم فکر میکنند که باید حزب و سیاست کمونیستی عروج کند و اتفاقا انهم را از نظر خودشان عروج داده اند! فرق ما با اینها در چیست؟ جواب نمیتواند اختیاری باشد چرا که گمراه کننده است و بیش از همه کمونیستها و طبقه کارگر را از دسترس به قطب نمای کمونیستی و کارگری دور میکند. معیار ما برای این عروج تغییر وضعیت زندگی طبقه کارگر، سطح جنبشش، گرایشات موجودش و از جمله گرایش کمونیستی و سازمانیابی آن است. تصور کنید در جامعه ای مانند ترکیه و نه انگلستان و آلمان و فرانسه که طبقه کارگر میتواند تشکل داشته باشد و آزادی های مدنی و فردی هم دارند، حزب کمونیستی مانند ما اگر وجود

رفیق رحمان از آنجا که موقعیت طبقه کارگر برایش "فرض" است و معضلات آن را ناشی از عروج نکردن سیاست و حزب کمونیستی میداند فراموش میکنند که وجود مبارزه طبقه کارگر بعنوان یک طبقه و بویژه یک طبقه آگاه به منافع طبقاتی خود، داشتن حق تشکل برای کارگران، داشتن حق اعتصاب برای کارگران، دستمزد مناسب، بیمه بیکاری و تامین مسکن و شغل مطمئن تری و ... از بدایبی ترین قدمهای مبارزه کارگران برای رسیدن به لرزاندن پایه های حاکمیت سرمایه داری است. اینها مهمترین معضلات پیشاروی طبقه کارگر در متحد شدنش است، حتی اگر در ضرب اول این مبارزات هم سیاست کمونیستی و حزب ما بر این مبارزات حاکم نباشند. رفیق فراموش میکند که آگاهی طبقاتی و بویژه آگاهی سوسیالیستی در میان طبقه کارگر بر وجود این مبارزات در کشمکش با بورژوازی ممکن میشود. کمونیستها بر این متد رشد میکنند، کمونیستها و سیاست کمونیستی و بالطبع حزب کمونیستی بر این زمینه امکان رشد و مهمتر از همه امکان عروج دارد. ممکن نیست که در خلا چنین امکانی حزب کمونیستی را در صفوف طبقه کارگر گسترش داد و سیاست کمونیستی را در این مبارزات حاکم کرد. در غیر این صورت در بهترین حالت حداکثر حزبی خارج از طبقه کارگر خواهیم بود که ضمن اینکه کمونیستی ترین سیاست ها را نمایندگی میکند اما امکان سازمان دادن طبقه خود را نخواهد داشت که این مطلقا پاسخگو نیست. چنانچه ما حزب و سیاست کمونیستی را واقعیاتی خارج از طبقه کارگر تصور نکنیم، رهبری و هدایت طبقه کارگر در مبارزه جاری درگرو وجود و حضور حزب کمونیستی و سیاست کمونیستی در مبارزات کارگری است. حزب به همان اندازه مبارزات کارگران و دستیابی به خواستهایشان برای طبقه حیاتی است اما بدون داشتن زمینه مناسب برای رشد حزب و گرایش کمونیستی در کنار انواع گرایش های بورژوایی در جنبش کارگری که هر کدام سیاست و عملکرد خود را دارند رشد حزب کمونیستی هم ممکن نیست. تا زمانی که مبارزه کارگر آگاهانه در مقابل سرمایه دار و دولتش نباشد، تا زمانی که طبقه کارگر در مبارزه با سرمایه داری به مبارزه اقتصادی متشکل روی نیاورد، این آگاهی و گرایش های مختلف

کلی گویی ها تا کنون حتی در حزب حکمتیست هم پیشروی ایجاد نکرده است. معضل در چیست؟ آنچه قطعنامه "موقعیت طبقه کارگر و وظایف کمونیستها" نشانه میگیرد فراتر رفتن از این کلیات درست است. گذشته از آنکه قطعنامه سرکوب و اختناق را بخش لاینجزای امکان تولید سرمایه دارانه در ایران میدانند در عین حال راه حلی است برای همه کمونیستها در جنبش کارگری که معضلات واقعی را ابتدا برای خود برسمیت بشناسند و به پراتیک خود تبدیل کنند. آنچه که متاسفانه چه در حزب و چه در میان رهبران و فعالین مبارزه کارگران هم که بسیاری از آنها خارج از حزب ما هستند برجسته است.

چه چیزی باید عروج کند؟ معضل مهم چیست؟

سوال ما این است که این سیاست کمونیستی و حزب کمونیستی را کجا باید جستجو کرد؟ کارگران در کجا دارای تحلیل درست و مارکسیستی از مبارزه طبقاتی میشوند؟ کجا باید نیروی مادی حزب کمونیستی و سیاست کمونیستی در جنبش کارگری جستجو شود و حزب کمونیستی و کمونیستها با چه مکانیزمی قدرتمند میشوند و دست به قدرت سیاسی میبرند و حاکمیت سرمایه را بر می اندازند؟ حزب کمونیستی کجا و از چه طریقی قدرتمند میشود و در اتکا به این قدرت فرمان قیام و اعتصاب و انقلاب میدهد و به قدرت سیاسی چنگ میزند و آنرا حفظ میکند؟ ...

قطعنامه تاکید میکند که بزرگترین دشمن طبقاتی سرمایه داران ایران و دولتشان کارگران هستند که بورژوازی آنها را هر چه بیشتر در مراکز کار و صنعت متمرکز تر کرده است. قطعنامه توجه کارگران کمونیست و پراتیک خود ما را به این نقطه قدرت سرمایه در استثمار نیروی کار ارزان و نقطه قدرت طبقه کارگر در تمرکز و آگاهی اش در بگور سپردن بورژوازی جلب میکند. گفتن اینها ظاهرا بیهی است اما اگر این نیرو را نجنبانیم و در حزبی که در محیط کار و زندگی خود میسازند شرکت نکنیم و شرکت نداشته باشیم بورژوازی باز هم بر جامعه و کرده طبقه کارگر سوار است. کمونیسم کارگری و حزب حکمتیست چند بار دیگر و در همه مسایل باید عروج کند؟ هست وجود دارد باید بکار گرفته شود. معضل اینجاست.

میکند سرکوب و تحمیق دولت بشود.

"در ایران اگر ما بتوانیم به جنبش مجمع عمومی و جنبش شورایی دامن بزنیم، بروشنی میتوانیم بگوییم جنبش اتحادیه‌ای ارتجاعی است - اگر این کار را کرده باشیم. یعنی اگر درست در وقتی که جنبش مجمع عمومی در ایران یا گرفته، دمکراسی مستقیم را کارگران در مجامع عمومی اعمال میکنند، درست وقتی که رهبران این جنبش مجمع عمومی دارند در یک سطح سراسری شورایی به خودشان شکل میدهند و موضعگیری سیاسی میکنند و فقط هم به اقتصاد نمیردازند و خودشان را با احزاب عجین میکنند و کار میکنند، در این شرایط یک نفر بیاید و بگوید من میخواهم در تهران سندیکای کارگران نساج راه بیندازم. میگوییم کاری که میخواهی بکنی ارتجاعی است مرد حسابی!" (منصور حکمت در باره اتحادیه‌های کارگری)

جایگاه مساله سرکوب و دیکتاتوری

رفیق در ادامه به مساله دیکتاتوری میپردازد و میگوید:

"ب- عامل موازی دیگر و به همان اندازه تعیین کننده، ادامه سه دهه حاکمیت سیاه یکی از هارترین رژیمهای بورژوازی که هم اولاً خشن ترین شیوه های سرکوب و هم دوماً پیچیده ترین روشهای تحمیق هر دو را علیه طبقه کارگر و صف آزادیخواهی به کار گرفته است. نا مساعدترین تناسب قوای ممکن را بر طبقه کارگر تحمیل کرده است. قطعنامه اگر چه در بندهای پایین تر به سرکوبگری جمهوری اسلامی علیه کارگران اشاره دارد، اما نه به اندازه کافی گویا و رسا بیان شده و به ویژه در نگرش حاکم بر قطعنامه به عنوان عامل مهم "ادامه حاکمیت بورژوازی" مورد اشاره قرار نگرفته است و به علاوه به روشهای پیچیده تحمیق این رژیم علیه کارگران هم تاکید کافی ندارد."

دیکتاتوری و استبداد چنین جایگاهی که رفیق به آن میدهد را ندارد. سرمایه داری در ایران بدون سرکوب و خفقان قابل تصور نیست و فکر نمیکنیم رفیق هم چنین تصویری داشته باشد اما این معضل هیچگاه عامل اصلی و این چنین تعیین کننده در جلوگیری از مبارزات کارگری نبوده است و هر نوع دیکتاتوری و استبدادی در برابر وجود آگاهی و اتحاد و مبارزه و تشکل طبقه کارگر قادر به سست شدن هستند. تبدیل این عامل به بزرگترین مانع پیشروی جنبش کارگری دست هر رهبر و جمع کارگری و کمونیستی را که تاکنون هم فعالیتهای زیادی داشته

این مبارزات و خواستها و مطالباتش بشدت دفاعی است، در حالی که طبقه کارگر سیستماتیک مورد بزرگترین حملات قرار گرفته است تا سرکوب شود و متشکل نشود و ... ساختن سرپناهی مثل سندیکای شرکت واحد قبل از اینکه بزرگترین اتفاق تاریخ جنبش کارگری و کمونیسم کارگری شود برای بسیاری از مدعیان کمونیسم یا موجب عزا میشود و یا بی حالی، و برای ما هم شاید کمترین حمایت های لازم، سوال این است که چرا قبل از اینکه هشدار بدهیم که مصاف تعیین کننده گرایش سوسیالیستی در دوره آتی در برابر گرایش سندیکالیستی است و خواستار ترسیم سیاست های متفاوت خود با فعالیت سندیکالیستها باشیم، به بیشترین فعالیت این چنین سرپناهی برای حفظ و ادامه آن نمیرسیم (بحث در مورد افراد نیست) و ابتدا باید تفاوت های سیاسی ما با مثلاً سندیکالیسم ترسیم شود چرا که یک سندیکا درست شده است. چرا نباید این پله های مهم بعنوان مهمترین پله های ترقی جنبش کارگری دیده شود و تقویت شود و موجودیت ما را هم دگرگون کند. در عوض ما به این دلخوش هستیم که توانستیم بر تفاوتمان با سندیکالیستها تاکید کنیم و یا دلخوش به هشدارهایمان باشیم.

مشکل جنبش کارگری از جمله این قبیل مسایل نیستند و کسی را نباید بر این اساس "آگاه" کرد. ایا زمانی رسیده است که این چنین گرایشاتی مانع آگاهی و اتحاد طبقه کارگر شده باشند؟ یا برعکس گرایش کمونیستی مانعی برای گرایش سندیکالیستی شده باشد؟ اگر چنین وضعیتی هنوز وجود ندارد و دیده نمیشود گرایش سوسیالیستی درون طبقه کارگر باید به ملزومات رشد و اتحاد و سازمان و مبارزه اش برای پیشروی در جنبش کارگری و در اتکا به قدمهای همین مبارزات باشد تا اینکه قادر به جلب رهبران و فعالین و تشکلهای مختلف کارگران به خود و حزبش باشد و مهمتر اینکه قادر به رهبری این مبارزات در همه عرصه ها

این مبارزات و خواستها و مطالباتش بشدت دفاعی است، در حالی که طبقه کارگر سیستماتیک مورد بزرگترین حملات قرار گرفته است تا سرکوب شود و متشکل نشود و عزا میشود و یا بی حالی، و برای ما هم شاید کمترین حمایت های لازم، سوال این است که چرا قبل از اینکه هشدار بدهیم که مصاف تعیین کننده گرایش سوسیالیستی در دوره آتی در برابر گرایش سندیکالیستی است و خواستار ترسیم سیاست های متفاوت خود با فعالیت سندیکالیستها باشیم، به بیشترین فعالیت این چنین سرپناهی برای حفظ و ادامه آن نمیرسیم (بحث در مورد افراد نیست) و ابتدا باید تفاوت های سیاسی ما با مثلاً سندیکالیسم ترسیم شود چرا که یک سندیکا درست شده است. چرا نباید این پله های مهم بعنوان مهمترین پله های ترقی جنبش کارگری دیده شود و تقویت شود و موجودیت ما را هم دگرگون کند. در عوض ما به این دلخوش هستیم که توانستیم بر تفاوتمان با سندیکالیستها تاکید کنیم و یا دلخوش به هشدارهایمان باشیم.

مشکل جنبش کارگری از جمله این قبیل مسایل نیستند و کسی را نباید بر این اساس "آگاه" کرد. ایا زمانی رسیده است که این چنین گرایشاتی مانع آگاهی و اتحاد طبقه کارگر شده باشند؟ یا برعکس گرایش کمونیستی مانعی برای گرایش سندیکالیستی شده باشد؟ اگر چنین وضعیتی هنوز وجود ندارد و دیده نمیشود گرایش سوسیالیستی درون طبقه کارگر باید به ملزومات رشد و اتحاد و سازمان و مبارزه اش برای پیشروی در جنبش کارگری و در اتکا به قدمهای همین مبارزات باشد تا اینکه قادر به جلب رهبران و فعالین و تشکلهای مختلف کارگران به خود و حزبش باشد و مهمتر اینکه قادر به رهبری این مبارزات در همه عرصه ها

رهبری امروز و فردای جنبشش باشد. ارائه خط و سیاست به جنبش و کمونیستهایش و طبقه اش است. کل حزب و طبقه اش است معطوف به امر طبقه کارگر و جنبش کارگری و سازمان دادن گرایش کمونیستی باشد و مارکسیسم و سیاستهای مارکسیستی و حزب را در همه زمینه ها تبلیغ و ترویج کند و بر متن مبارزاتی که دامن میزنند سازمان حزب را رشد دهند. این میتواند رشد آن حزب کمونیستی که طی چند سال گذشته بخصوص جامعه را حول سیاست های خود قطبی کرده است و مورد خشم دشمنان طبقاتی خود قرار گرفته است را تضمین کند.

به این دلایل است که راه حل رفیق رحمان فرعی است و جوابگوی فوری برای معضل طبقه کارگر و کمونیستها در جامعه نیست. نادیده گرفتن مکانیزمهای واقعی در مبارزه طبقاتی و عدم آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی و عدم وجود تشکل کارگران او را در محدوده جنگ های تاکتونی مکاتب و احزاب وارد میکند. حزب کمونیستی جنبش طبقه کارگر را رکن اصلی هر نوع مبارزه برای تغییر انقلابی در جامعه میبیند، ما حزب کمونیستی هستیم اما بدون پراتیک منطبق با مبارزه کارگران و در پیوند با آنها است و اما جنبش توده ای طبقه کارگر آگاه به بهترین مطالباتش و متحد برای تحقق آنها را نداریم و کمونیستها باید متوجه مانعهای این کار باشند و انرا رفع کنند. اگر این چنین است باید وسیعا دست به کار دامن زدن به این جنبش و رابطه حزبش و پیوند حزبش با طبقه کارگر و دقایق مبارزاتش و زندگیش بشویم. تنها در این صورت است که حضور سیاسی وسیع یک حزب کمونیستی در جامعه با مبارزه ای چفت میشود که امکان عقب راندنش را نخواهند داشت.

یک ایراد بسیار جدی در میان گروه ها و جریانات مدعی کمونیسم در ایران این است که همیشه مشغول خط کشی های فرقه ای هستند، ما هم الوده به این هستیم. در حالی که جنبش کارگری مبارزاتش و سطح

اند را میبندد. این تز نیز در برابر مثلا ایجاد سندیکای هفت تپه و مجمع عمومیهایش در جریان مبارزات سالهای گذشته و بقیه تشکل های توده ای مانند شرکت واحد فلج است. همانطور که بالاتر اشاره شد این مبارزات در ابعاد طبقاتی و اجتماعی باید وجود داشته باشد و بر متن این تشکل طبقاتی کارگران و تشکل توده ای کارگران و جنبش مطالباتی کارگران در اتکا به اینها امکان پیشروی و توده ای شدن داشته باشد. در چنین شرایطی هر اندازه دیکتاتوری قادر به پس زدن این مبارزات نخواهد شد و در توازن قوای دیگری سرمایه داران را به راه حل تحمیلی و به بیراهه بردن کارگران میکند که این هم بخشی از سرکوب است و به توان و سیاست سازماندهی در طبقه کارگر و از جمله فعالیتهایی که کمونیستها دارند بستگی دارد. خانه کارگر و شوراهای اسلامی و سندیکاهای زرد در چینی موافقی برای بورژوازی ضرورت پیدا کرده اند. با این نگرش به دیکتاتوری و استبداد چگونه قادر به عروج سیاست کمونیستی و درست کردن حزب کمونیستی از جانب کارگران باشیم؟ اگر معتقد به درست شدن حزب در همین جامعه و با همه این مصائب و مشکلات هستیم که بدون تردید باید باشیم، چگونه حتی قادر به متحد کردن کارگران در هر سطحی برای مبارزات اقتصادی و سیاسی شان هستیم و چگونه کارگران قادر میشوند استبداد را کنار بزنند، از نظر بورژوازی این استبداد اگر تا کنون اینگونه پاسخ داده است چرا انرا حفظ نکند و اصولا تصور از حاکمیت سرمایه و دیکتاتوریش در ایران مگر چیزی غیر از این میتواند باشد؟ کنار زدن این شرایط نیز باز بعهده مبارزاتی است که در بالاتر به آن اشاره کردیم و هر اندازه بزرگ و یا کوچک کردن مساله دیکتاتوری خودبخود چیزی را حل نمیکند و تازه در همین شرایط ما شاهد کنار زدن این دیکتاتوری بوده ایم و مکانیزم واقعی این تغییر را در اینجا هم به طبقه کارگر نشان میدهد. بخش مهمی از مبارزه کمونیستها و سازمان های آنها در اتکا به مکانیزمهای طبیعی و موجود درون کارگران مبارزه با استبداد است و راهش هم فقط در اینگونه مقابله ها است و راهش در سازماندهی اعتراض و مبارزه توده ای کارگران است.

در ادامه در همین دیکتاتوری و شرایط بسیار دشوار و سیاه در ایران طبقه کارگر و بویژه

فعالیت گرایشهای مختلف از جمله کمونیستها، سالهای طولانی مراسم های اول ماه را برگزار نمیکرد؟ دلیلش ایا این بود که صرفا سیاست کمونیستی و حزب کمونیستی قوی بود و یا اینکه طبقه ای و خواستهایی و مطالباتی وجود داشت که گرایش مبارز و کمونیست و حق طلب فعال و دخالتگری بودند که این اعتراضات را سازمان دادند. و یا اینکه سالها مبارزه کارگران در برابر قانون کاری که بعدها تحمیل شد و یا تلاش سالهای اخیر کارگران برای پس زدن شوراهای اسلامی و خانه کارگر و برپایی تشکل های کارگری و وجود تشکل های فعالین کارگری و ... نشان از نادیده گرفتن و مقابله با این استبداد نیست؟ مساله نمیتواند و نباید به عنوان مانع این چنین تعیین کننده عروج کند چرا که گمراه کننده است.

تبدیل ثوری سرکوب بعنوان چنین عاملی و چنین وزنی در ترکیه، آلمان، انگلستان. فرانسه و یا یونان چگونه عمل میکند؟ آنجا که دیکتاتوری نیست چرا کارگران در این وضعیتی که میبینیم هستند و مهمتر اینکه مگر در همه این کشورها بورژوازی با حرف حساب قدم به قدم از کسب همه ارزش اضافی حاصل از دسترنج طبقه کارگر در این کشورها و در جهان سرمایه داری، دست کشیده است و دیکتاتوری و استبداد عقب زده شده است یا با قدرت مبارزه و سازماندهی آن، حق تشکل و اعتصاب و مبارزه برای تامین امور اجتماعی همه شهروندان و بیمه بیکاری و مسکن و حقوق ابتدایی آنها تامین شده است؟ نمونه های بیشتری از استبداد فاشیستی کم نبوده و نیستند که با بکار بردن مکانیزم های واقعی پس زدن آنها ممکن شده است.

در همه کشورها و از جمله ایران این حاکمیت بورژوایی در اتکا به پراکنده بودن کارگران، عدم آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی است که عامل اصلی است و این داده مارکسیستی ماست. ما تلاش کردیم در قطعنامه "موقعیت طبقه کارگر و وظایف کمونیستها" بدست مهمترین عوامل بازدارنده در مبارزه طبقه کارگر برای هر تغییر انقلابی را به طبقه کارگر و کمونیستها متذکر شویم، بسیاری از مسایل و مطالبات و راه حلهای این طیف را نشان بدهیم و قطب نما را قبل از هر کس برای خود ما کمونیستها در این جنبش و برای سازماندهی این جنبش حول خواست و مطالباتش و تشکل و حزبش بگذاریم. تلاش ما این

جایگاه مبارزه اقتصادی در قطعنامه

در باره اهمیت مبارزه اقتصادی

است که تاکید کنیم که با تصویری روشن، درست و همه جانبه و صد البته منطبق با شرایطی که کار و زندگی کارگران در ایران و در همه بخشهای مختلف و بویژه در صنعتی ترین و متمرکزترین قسمتها دارند باید آگاه بود و آگاهانه این شرایط را تغییر داد.

حزب کمونیستی و کارگری در هر دوره و بخصوص امروز باید به سراغ تغییر و تحولات بسیار مهمی که از هر لحاظ در جامعه و در زندگی و کار طبقه کارگر ایجاد شده است برود. سطح مبارزات و اعتراضات، درجه حضور کمونیستها که بشدت تغییر کرده است و ضعیف تر شده است، درجه نفوذ آرا و افکار خرافاتی و بورژوایی که سی سال است سیستماتیک بر آن کار میکنند و تفرقه های فراوانی که بر اثر نفوذ سیاستهای مختلف بورژوازی ایجاد شده است، را ببینید و بدانند که در اتکا به اعتراض این طبقه و موقعیت عینی اش همین امروز میتواند حاکمیت سرمایه داری را دچار بزرگترین خطر کند و در هر گام قادر به عقب راندن بشود اگر که به تغییر این شرایط بپردازد. جنبش سبز و ناسیونالیستها و احمدی نژاد و رفسنجانی و محبوب، هر کدام بخشی از طبقه ما را به شیوه های مختلف اسیر کرده اند. آگاه کردن کارگران به این وضعیت و شرایطی که بر زندگیشان تحمیل شده است کار و وظیفه روتین کمونیستها و حزبش است و عبور از این شرایط ممکن است مادامی که پراتیک مشترکی برای چنین وضعیتی باشد. قطعنامه موقعیت طبقه کارگر و وظایف کمونیستها تلاش میکند که بگوید همه چیز بر سر تغییر این موقعیت است و ما سیاست کم نداریم. سیاست باید در دسترس کارگران و کمونیستها قرار بگیرد و جنبش و حزب در میان کارگران نطفه های جفت شدنش را باز هم با قدرت دیگری شروع کند. طبقه کارگر در ایران به این تحول نیازمند است. حزب ما روشنترین و سرسختترین مبارز طبقه کارگر بوده است و کمونیسم کارگری را نمایندگی کرده است اما باید و در سطح قابل توجهی رهبران و فعالین کمونیست معترض و فعال جنبش کارگری این سیاستهای حزب را مال خود کنند. این اتفاق باید بیفتد و قطعنامه در پی این است.

اگر شما مجسم کنید که کارگر صنعت نفت به آن درجه ای که به عنوان یک صنف - بعنوان کارگر صنعت نفت - و با عمل اقتصادی خاص خودش - حتی اگر نمیگفت از هاری برود - دست به مبارزه میزد، تا همان درجه به جنبش کمونیستی در مقابل جنبش اسلامی کمک کرد، آنوقت متوجه میشوید که خود ذهنیت طبقاتی - اقتصادی طبقه کارگر چه سهم مهمی دارد در تسهیل امر کمونیستها در مقابل اپوزیسیونی که فقط میخواهد رژیمها را براندازد و حکومتهای استبدادی را به غیراستبدادی و یا به نوع دیگری از استبداد تبدیل کند. کارگر ایرانی براحتی امروز میتواند دوباره ابزار اپوزیسیون غیر کمونیست بشود و دوباره در انقلاب ایران پای قضیه ای برود که سرش را کلاه بگذارند. به دلیل اینکه درک روشنی از مبارزه اقتصادی ندارد.

شهرستانی یا بخش جوان طبقه کارگر.

اگر حزب ما بخواهد کارگری بشود باید در این دوره بتواند کار قانونی بکند و اگر بتواند کار قانونی بکند باید بتواند رهبر مبارزه اقتصادی هم بشود. من می‌خواهم از اینجا این نکات را به هم ربط بدهم. یعنی تماس ما با کارگران پیشرو و پیوند خوردن با بخش پیشرو طبقه کارگر ایران، امروز برای حزب کمونیست ایران، رفتن به سمت طبقه کارگر و حساسیت به مبارزه اقتصادی آن طبقه را با خودش دارد. "منصور حکمت بحث در سمینار حزب کمونیست ایران در باره اتحادیه های کارگری" رفا را به خواندن متن کامل این نوشته دعوت می‌کنیم.

۱۰ شهریور ۱۳۸۹ - ۱ سپتامبر ۲۰۱۰

نکته مهم دیگری که قبلاً اشاره کردم ولی نتیجه نگرفته رها کردم این است که مبارزه اقتصادی عرصه‌ای است که طبقه کارگر در آن آموزش می‌بیند و اشکال رهبری کردن خودش و صحبت کردن از خودش را می‌فهمد. بعلاوه عرصه‌ای است که در آن میشود قانوناً مبارزه کرد - هر چقدر هم که سخت باشد - اگر اصولاً عرصه‌ای باشد در آن بشود قانوناً بعنوان یک کارگر مبارزه کرد، عرصه مبارزه اقتصادی است. و گرنه اصلاً دور مبارزه قانونی را باید قلم گرفت و رفت چریک تربیت کرد و از کوهها آمد و شهرها را گرفت. ولی اگر میشود از تلفیق کار قانونی و کار غیر قانونی حرف زد، باید قبول کرد که آن عرصه قانونی در ایران همچنان مبارزات اقتصادی است، یا مبارزات صنفی و یا مبارزه در جهت قشر معینی از طبقه کارگر است، مثلاً بخش زنان، بخش

موجودیت طبقاتی طبقه کارگر - بنظر من میشود هر چیز ولونتاریستی را به او قالب کرد؛ "خوب این دولت تو است دیگر"، "ملی کردیم دیگر" و یا مثلاً "حکومت سوسیالیستی است دیگر" و یا "جبهه ضد فاشیستی است دیگر!"

بنظر من درجه وقوف طبقه کارگر به منافع خاص اقتصادیش و مطالبات خاص اقتصادیش کمک میکند که کمونیست ها، و نه احزاب رفرمیست که بر سر قدرت سیاسی در داخل بورژوازی با همدیگر چانه میزنند، قدرت بگیرند. چون فقط اینها هستند که سیستمی را برای جامعه پیشنهاد میکنند که قابلیت تحقق آن مطالبات را دارند. و یکی از عوامل افشاگری از رویزیونیسم و رفرمیسم در احزاب بعد از کمینترن دقیقاً همین مطالبات اقتصادی طبقه کارگر بود.

نکته دیگری که تاریخاً مسجل شده این است که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر نوعی محک کمونیسم هم هست. شما لهستان را دارید؛ بالآخره بعد از سی سال چهل سال پنجاه سال بجایی رسیده‌ایم که عده‌ای آمده‌اند و گفته‌اند سوسیالیسم و نظم نوین و عده‌ای هم گفته‌اند نان شب و ساعت کار. بطور تاریخی محک این که آن سوسیالیسم و نظم نوین بود، بالآخره به این بر میگردد که آیا نان شب و ساعت کار بطور راحت‌تری دارد تأمین میشود؟ آیا آن ایده که آدم صبح ماهیگیر است، شب نقاش و بعد از ظهر جوشکار، دارد تحقق پیدا میکند؟ یعنی وضعیت اقتصادی، عینی و مادی طبقه کارگر بطور دائمی ملاک موفقیت کمونیست‌ها و ملاک حقایقت هر تفکر کارگری است. اگر بنا باشد این مبارزه اقتصادی کمرنگ شود - این مطالبات اقتصادی به عنوان محور اصلی

کارگر از مطالبات اقتصادی و از تشکیلاتهای خودبخودی کارگران دفاع میکند که تحبیبشان کند. برای چه؟ برای اینکه سیاست از بالا و کاملاً ارادی و غیر کارگری و ضد کارگری و ضد همان مطالبات اقتصادی خودش را پس‌فردا پیش ببرد. می‌خواهد کارگری بشود. این جزو پروسه کارگری شدن رزمندگان است. به این پدیده باید در این چهارچوب نگاه کرد. و این نوعی نشان دادن حساسیت این جریانها، به مسائل خود طبقه کارگر است.

وقتی ما اینها را نقد میکنیم، اگر این وجه را نبینیم و اینها را به اسم اکنونیست بگوئیم، بنظر من در دست اینها بازی کرده‌ایم. درست است که عقایدشان اکونومیستی است ولی این تبلیغات اکونومیستی خاصیت نزدیک کردن این سازمانها به خود بافت کارگری جامعه ایران را دارد، چیزی که ما از آن غافلیم.

من می‌گویم کمرنگ کردن مبارزه اقتصادی در این مقطع، کمرنگ کردن جایگاهش در کل آگاهی و خودآگاهی طبقه کارگر، کمرنگ کردن آن در رابطه حزب، کارگران و انقلاب سوسیالیستی، نتیجه‌اش این میشود که ما دوباره به سازمان پیکار و یا رزمندگان دوره قدیم تبدیل بشویم. سازمانی بدون لمس با طبقه.

بگذارید بحث را اینطور فرموله کنم؛ می‌گویم مبارزه اقتصادی یکی از اجزاء مبارزه طبقاتی

پیدا میکند؟ یعنی وضعیت اقتصادی، عینی و مادی طبقه کارگر بطور دائمی ملاک موفقیت کمونیست‌ها و ملاک حقایقت هر تفکر کارگری است. اگر بنا باشد این مبارزه اقتصادی کمرنگ شود - این مطالبات اقتصادی به عنوان محور اصلی موجودیت طبقاتی طبقه کارگر - بنظر من میشود هر چیز ولونتاریستی را میشود به او قالب کرد؛ "خوب این دولت تو است دیگر"، "ملی کردیم دیگر" و یا مثلاً "حکومت سوسیالیستی است دیگر" و یا "جبهه ضد فاشیستی است دیگر!"

بنظر من درجه وقوف طبقه کارگر به منافع خاص اقتصادیش و مطالبات خاص اقتصادیش کمک میکند که کمونیست ها، و نه احزاب رفرمیست که بر سر قدرت سیاسی در داخل بورژوازی با همدیگر چانه میزنند، قدرت بگیرند. چون فقط اینها هستند که سیستمی را برای جامعه پیشنهاد میکنند که قابلیت تحقق آن مطالبات را دارند. و یکی از عوامل افشاگری از رویزیونیسم و رفرمیسم در احزاب بعد از کمینترن دقیقاً همین مطالبات اقتصادی طبقه کارگر بود. فکر میکنم این نکته هم در این بحث کمرنگ میشود.

اما در مورد خود ایران، بنظر من آن چیزی که ما را تهدید میکند دور ماندن از طبقه کارگر است نه دنباله‌روی از طبقه کارگر. اصلاً فکر نمی‌کنم که راه کارگر و رزمندگان و غیره دارند یک جریان سندیکالیستی درست میکنند که از ما نیرو می‌گیرد.

اگر شما مجسم کنید که کارگر صنعت نفت به آن درجه‌ای که به عنوان یک صنف - بعنوان کارگر صنعت نفت - و با عمل اقتصادی خاص خودش - حتی اگر نمیگفت از هاری برود - دست به مبارزه میزد، تا همان درجه به جنبش کمونیستی در مقابل جنبش اسلامی کمک کرد، آنوقت متوجه میشوید که خود ذهنیت طبقاتی - اقتصادی طبقه کارگر چه سهم مهمی دارد در تسهیل امر کمونیست‌ها در مقابل اپوزیسیونی که فقط میخواهد رژیمها را براندازد و حکومتهای استبدادی را به غیر استبدادی و یا به نوع دیگری از استبداد تبدیل کند. کارگر ایرانی براحتهی امروز میتواند دوباره ابزار اپوزیسیون غیر کمونیست بشود و دوباره در انقلاب ایران پای قضیه‌ای برود که سرش را کلاه بگذارند. به دلیل اینکه درک روشنی از مبارزه اقتصادیش ندارد.

نکته دیگری که تاریخاً مسجل شده این است که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر نوعی محک کمونیسم هم هست. شما لهستان را دارید؛ بالآخره بعد از سی سال چهل سال پنجاه سال بجایی رسیده‌ایم که عده‌ای آمده‌اند و گفته‌اند سوسیالیسم و نظم نوین و عده‌ای هم گفته‌اند نان شب و ساعت کار. بطور تاریخی محک این که آن سوسیالیسم و نظم نوین بود، بالآخره به این بر میگردد که آیا نان شب و ساعت کار بطور راحت‌تری دارد تأمین میشود؟ آیا آن ایده که آدم صبح ماهیگیر است، شب نقاش و بعد از ظهر جوشکار، دارد تحقق





میکند، درکشان روشن است. در

صورتی که اگر به سابقه حزب کمونیست ایران نگاه کنید، با نقد جریانات روشنفکری ماوراء کارگری آمده و نه به عنوان یک جریان رادیکال از درون خود جنبش کارگری و از درون سنت مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر ایران، ادامه سنت حزب کمونیست اول ایران نیست - انطور که رفیق تقی میگوید - ادامه طبیعی و کلاسیک آن نیست. از یک قطب دیگری دارد به آن پدیده نزدیک میشود.

نکته مهم دیگری که قبلاً اشاره کردم ولی نتیجه نگرفته رها کردم این است که مبارزه اقتصادی عرصه‌ای است که طبقه کارگر در آن آموزش میبندد و اشکال رهبری کردن خود را صحبت کردن از خودش را میفهمد. بعلاوه عرصه‌ای است که در آن میشود قانوناً مبارزه کرد - هر چقدر هم که سخت باشد - اگر اصولاً عرصه‌ای باشد در آن بشود قانوناً بعنوان یک کارگر مبارزه کرد، عرصه مبارزه اقتصادی است. و گرنه اصلاً دور مبارزه قانونی را باید قلم گرفت و رفت چریک تربیت کرد و از کوهها آمد و شهرها را گرفت. ولی اگر میشود از تلفیق کار قانونی و کار غیر قانونی حرف زد، باید قبول کرد که آن عرصه قانونی در ایران همچنان مبارزات اقتصادی است، یا مبارزات صنفی و یا مبارزه در جهت قشر معینی از طبقه کارگر است، مثلاً بخش زنان، بخش شهرستانی یا بخش جوان طبقه کارگر.

اگر حزب ما بخواهد کارگری بشود باید در این دوره بتواند کار قانونی بکند و اگر بتواند کار قانونی بکند باید بتواند رهبر مبارزه اقتصادی هم بشود. من میخوام از اینجا این نکات را به هم ربط بدهم. یعنی تماس ما با کارگران پیشرو و پیوند خوردن با بخش پیشرو طبقه کارگر ایران، امروز برای حزب کمونیست ایران، رفتن به سمت طبقه کارگر و حساسیت به مبارزه اقتصادی آن طبقه را با خودش دارد. رفیق امیر در بحثش از روی این نکته گذشت و فکر میکنم استنباطی که آدم در آخر از بحث میگرفت یکبار دیگر تأکید بر این بود که "کارگران سیاسی‌اند" و هر کسی که ممکن است از مبارزه اقتصادی حرف بزند، یا بخواهد سازماندهی ویژه‌ای برای مبارزه اقتصادی پیشنهاد کند، یا سازماندهی مبارزه اقتصادی را امروز امر عاجل کمونیستها بداند، ممکن است به اکونومیسم متمم بشود. من این را صحیح

است. این در بحث رفیق امیر کمرنگ شد. درست است که سعی کرد که خیلی جاها حساب مبارزه اقتصادی را از اکونومیسم و غیره جدا کند، ولی وقتی به آخر بحثها رسیدیم با نوع تأکیدها و مکتبها بنظر رسید که خود مبارزه اقتصادی اینجا دارد سرگرفت میخورد. که بنظر من نه فقط حیاتی است بلکه غلط نیست اگر بگوییم گام اول در تشکیل طبقه است. غلط نیست اگر بگوییم گام اول در خودآگاهی طبقه است. مرزبندی خیلی دواشته با این، میتواند ما را از آن طرف بیاندازد که این پروسه حیاتی را - که بنظر مهم است - نبینیم.

در چهارچوب تاریخ واقعی ایران هم اگر نگاه کنیم باز این را میبینیم که سنتاً احزاب چپ ایران، از بالای سر طبقه کارگر برای استفاده از طبقه کارگر بعنوان "دمکرات پیگیر" و برای تغییر رژیم به رژیم دیگری که اصلاً جدا از سنت کارگری نتیجه گرفته‌اند، به طبقه کارگر فراخوان دادند و یا اصلاً ندادند. مثل مشی چریکی.

ما از کدام سر داریم به طبقه کارگر و به اکونومیسم نزدیک میشویم؟ لنین وقتی با این مسأله روبرو است، جنبش روشنفکران را ندارد، جنبش کارگران روس را دارد که اکونومیستند و در اکونومیسم دست و پا میزنند و همانها هم سوسیال دمکراتند. یعنی بدنه سوسیال دموکراسی از بدنه جنبش اکونومیستی در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۳ تفکیک‌پذیر نیست. سوسیال دمکراسی روس بعنوان جنبش کمونیستی کارگران روسیه شروع شد. کمونیسم ایران بعنوان جناح چپ جنبش روشنفکری-لیبرالی و جنبش مذهبی-خرده بورژوازی شروع شد و هیچ ریشه‌ای در مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و حال و هوای آن مبارزه ندارد و به همین خاطر بینهایت از این طبقه و رهبران عملی آن جدا است.

قدرت تاریخی حزب توده، اکثریت و راه کارگر برای نزدیک شدن به رهبران عملی بخاطر این است که آنها از این سنت، از سنت پوپولیسم، شروع نمیکنند. آنها از سنت روسی شروع میکنند و آن سنت روسی جای خیلی تعریف شده‌ای برای مبارزه اقتصادی طبقه کارگر دارد. آن هم این است که: تا وقتی که در اپوزیسیون، یادش بزن و وقتی که رسیدی به قدرت، زیرش بزن! اینها هم دارند همین کار را

نمیدانم.

فکر نمیکنم اختلاف نظر چندانی با هم داشته باشیم. فکر میکنم علتش این است که رفیق امیر بحث خودش را در پلمیک با اکونومیستها فرموله کرد. در صورتی که بنظر من تا آنجا که به جنبش کارگری بر میگردد، اساس پلمیک ما با ولوناریستها و روشنفکران است. راستش بنظر من در ایران اکونومیست نداریم. به همین دلایلی که گفتید اصلاً اکونومیسم نداریم. هر کسی آنجاست برای هدفی آنجاست. هر کسی که از مطالبات اقتصادی حرف میزند، درد دیگری دارد. کارگری که آمده که بگوید هشت ساعت کار میخوام پنج نفر هم فکر نمیکنم باشند، هر کس سرش بجایی بند است. ولی ادای اکونومیسم را در آوردن هست، از این دیدگاه که "کارگر سنتاً اقتصادی است"، طرف مجبور است ادای اکونومیسم را در بیاید که نیرو جذب کند. فکر میکنم آن اکونومیست روسیه سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۶ هم اینقدر خام‌اندیش نبوده که فکر کند، الان سیاست را بدست بورژوازی لیبرالها میسارم و فعلاً مبارزه اقتصادی را میکنم. منظور این بوده که این راهی است که میشود کارگران را نگهداشت، در میانشان نفوذ کرد... و عملاً هم نفوذ کردند. در انقلاب ۱۹۱۷ منشیویکها بزرگتر، وسیعتر و دارای رهبران کارگری هستند، بلشویکها که طور دیگری برخورد کردند آن نفوذ را ندارند. جنبش کمیته‌های کارخانه است که بلشویکها را به کارگران پیوند میدهد و گرنه نفس برخوردهایشان به جنبش اقتصادی تا آن موقع کمک چندانی به پیوند بلشویسم با طبقه کارگر نکرده بود.

اگر ما واقعاً بخواهیم امروز به سمت جذب بخش پیشرو جنبش کارگری ایران برویم، باید حساسیتیمان را نسبت به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و اهمیتش را بالا ببریم، نه پایین. استنباط من این است که این نوع فرمولبندی، آن را پایین میآورد.

بخش دوم نوار

فکر میکنم یک سری از صحبتها مثل اینکه شما گفتید "اتحادیه‌ها ارتجاعی‌اند" و من گفتم "اینطور نیست" و غیره، اینها خود اصل بحث و ظرافت‌های آن را ممکن است کمرنگ کند. من اینجا آنقدر اختلاف نظر نمیبینم که یکی بگوید مبارزه اقتصادی را فراموش کنید و اتحادیه‌ها ارتجاعی‌اند و طرف مقابل بگوید نه اینطور نیست. فکر میکنم

بحث جای دیگری است. بحث بر سر نحوه تأکیدی است که گذاشته میشود. بنظرم سولماز در بحث‌هایش مسأله را یک مقدار روشنتر بیان کرد و سعی کرد همین را بگوید.

مسأله اینجاست که وقتی پوپولیست‌ها به سراغ جنبش طبقه کارگر میروند، دقیقاً بخاطر اینکه به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بها میدادند، آنطور برخورد میکردند. اگر بها میدادند، با یک ایده سازمانی معین، با یک درجه از خود گذشتگی سازمانی معین، با یک درجه درک منافع مشترک اقتصادی طبقه کارگر، یا به آن عرصه میگذشتند، که این کار را نمیکردند.

حرکت پوپولیستها در درون طبقه کارگر، لایسه کردن سازمان سیاسی خودشان بود در بین کارگران. آن جریانی که به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر فکر میکند، باید قاعدتاً از آن دموکراسی استفاده بکند، برای ساختن تشکلهای غیر حزبی، تشکلهای کارگری‌ای که بتواند از سطح زندگی طبقه کارگر، از وضعیت حقوقیش در آن جامعه دفاع کند و یا آن را بهبود ببخشد. این کار را کسی نکرد. من هم فکر میکنم یکبار، رزمندگان یا وحدت انقلابی و غیره، همانقدر نگران مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بودند که وحدت کمونیستی نگران مبارزه برای سوسیالیسم بود. یعنی هیچ، یعنی فقط حرفش را میزدند. چون اگر کسی واقعاً نگران چیزی باشد دست بکار سازماندهی و براه بردن و پراتیک کردنش میشود. نه وحدت کمونیستی آن سوسیالیسم را پراتیک میکند و نه آنها بطور جدی یک جنبش کارگری غیر حزبی متکی به یک سری مطالبات اقتصادی و یا اقتصادی-حقوقی را دنبال کردند. عمدتاً در کار سازمانی جلب نیرو از کارگران هدف بود. این همانطور که سولماز گفت رنگ اکونومیستی به آنان میزند چون مجبورند آنجا قربان صدقه کارگران برونند، این دنباله‌رو-ایسم است. به این معنی که این دنباله‌رو-ایسم کاملاً انعکاس پوپولیسم و سکتاریسم اینها است و اصلاً بها ندادنشان به مبارزه طبقه کارگر - بمثابه طبقه کارگر در موقعیت فروشنده نیروی کار. آنها ادا به این کار بها نمیدهند و حتی به همین آگاهی هم دامن نمی‌زنند.

یک بحث من - که در بحث رفیق امیر کمرنگ شد - این است که آگاهی طبقه کارگر بخودش بمثابه

←



فروشنده نیروی کار مقدم است به آگاهی بخودش بمثابه حاکم جامعه جدید و غیره. بنظر مقدم است، نه فقط بطور تاریخی، بلکه حتی در هر مقطع و دوره‌ای هم مقدم است. یعنی من نمیتوانم کارگری را تصور کنم که مفهوم "طبقهٔ درخود بودن"، این که "من و آن کارگر دیگر یک نوع آدمیم"، "من و حسن و تقی، یک نوع آدمیم" را درک نکرده باشد، این را که کارگران در مقابل بورژوازی، در مقابل کارفرما، در مقابل دولت، یک جورند، یک نوعند، یک پدیده‌اند را نفهمیده باشد ولی گرفتن حکومت و برانداختن مالکیت را بفهمد، سیاست سوسیالیستی و آنهم نوع مشخصی از مدل سوسیالیسم، از نوع مارکسیسم انقلابی‌اش را بفهمد.

اینجا بنظر من آن سیاستی که رفیق امیر به آن بها میدهد - در مقابل آگاهی خودبخودی و اقتصادی طبقه - یک سیاست دمکراتیک است. اتفاقاً بحث لنین در "چه باید کرد؟" همین است. در "چه باید کرد؟" لنین در مقابل بحث مبارزه اقتصادی، بحث مبارزه دمکراتیک، مبارزه بر سر سیاست دمکراتیک، بر سر دمکراسی، را مطرح میکند. هیچوقت ما ندیدیم در مقابل مبارزه اقتصادی و مطالبات اقتصادی طبقه کارگر، کسی بگوید اینها را اینقدر پُر رنگ نکن و به مبارزه برای سوسیالیسم بچسب! اتفاقاً لنین در همان "چه باید کرد؟" به این نوع مبارزات میگوید سوسیالیستی، با یک درجه اغماض، یعنی مبارزاتی که طبقه کارگر فقط برای خودش میکند. به کارگر میگوید فقط به این نوع مبارزات بچسب، مبارزه‌های را که بطور کلی باید برای جامعه بکنی، برای رهایی از استبداد تزاری بکنی را هم ببین! من بحث "چه باید کرد؟" را این طور میفهمم. طبیعی است، برای اینکه در آن جنبش این گرایش، مسلط است. ما از سر دیگری داریم در این جنبش مطرح می‌شویم. این طبقه کارگر یک دفعه هم در طول تاریخش نگفته که خود من چه می‌خواهم، حتی نتوانستیم سه سال پشت سر هم دنبالش را بگیریم. طبقه کارگر نه سازمانش را داشته، نه حزبش را داشته و نه محیط سیاسی‌ای وجود داشته که براحتی بشود گفت من به عنوان یک کارگر از این حرفها کوتاه نمی‌آیم - کاری ندارم چه دولتی بر سر کار باشد.

یکی از مشکلات تبلیغات ما امروز چیست؟ توضیح دادن این

که ما این حقوق را می‌خواهیم، حالا هر دولتی سر کار باشد... کسی این را از ما نمیفهمد. همه میگویند خوب بالاخره راهی نیست جز اینکه اینها را سرنگون کنی! چه معنی دارد که بحث هشت ساعت کار و چهل ساعت در هفته و با حق بیمه را مطرح میکنید؟! مگر بدون سرنگونی میشود اینها را گرفت؟! تو هم فوری می‌گویی نه نمیشود گرفت، او هم فوری نتیجه می‌گیرد که پس این مسأله را ول کن و بچسب به بحث سرنگونی!

من میگویم اگر در مقابل این مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، مبارزه طبقاتی و به این معنی مبارزه سیاسی طبقه کارگر بری قدرت پرولتری را در نظر بگیری، انوقت این دو اصلاً با هم تناقضی ندارند، اصلاً بدون هم نمیشود. یعنی این که طبقه کارگری که نمیتواند بطور عمومی خودش را به عنوان فروشنده نیروی کار تعریف کند و مطالبات حداقل خودش را بیان کند، بطور میتوان به انقلاب سوسیالیستی کشید، تصورش برایم سخت است. بنظر من این آگاهی در درون طبقه کارگر ایران فوق‌العاده ضعیف است. وقتی این را با طبقه کارگر انگلیس مقایسه میکنیم، میگویم "ضد امپریالیسم" که برای ما آگاهی طبقاتی نشد، "ضدیت با استبداد" که برای ما آگاهی طبقاتی نشد.

اگر فقط نفس آگاهی طبقاتی را میخواهد بگوید، بنظرم کارگر انگلیسی دهها گام از کارگر ایرانی جلوتر است. برای اینکه او حداقل میداند که نوع انسان معینی در جامعه انگلستان است، و این را میشناسد. ولی فکر میکند که این نوع انسان معین فقط این نوع دخالت معین را باید در این جامعه بکند، دولت مدیر است یا هر چه هست. ولی لااقل میداند که کارگر یعنی چه، میداند کارگر و یکسان بودن کارگر یعنی چه. میداند که دو ریال کم شدن مزد در فلان جا یعنی چه. میداند به قدرت رسیدن این یا آن آدم یعنی چه. میداند رابطه رفاه و رابطه بهداشت با دستمزدش چیست. اینها را میداند. آن آگاهی فی‌النتفسه طبقاتی طبقه کارگر ایران ضعیف است. در مقابل، آگاهی عموم-خلقی، سیاسی-دمکراتیکش قوی است. این را قبول دارم. بلکه بزنییم و حکومت‌های استبدادی را بیاندازیم. ولی چه چیز بجایش می‌گذاری؟ طبقه‌ای است که نمیتواند در فردای سرنگونی سنگر خودش را نگهدارد و تاریخاً هم نتوانسته نگهدارد... می‌رود دنبال مصدق، می‌زنندش

می‌رود دنبال خمینی، می‌زنندش می‌رود دنبال مجاهد، می‌رود دنبال هر کس دیگری که یک تحول سیاسی-دمکراتیکی را توضیح میدهد. دچار این توهم است که گویا اشکال کار از استبداد است و گرنه تمام اهالی جامعه میفهمد که کارگر باید وضعیت خوب باشد! این را نمیفهمد که اینطور نیست. چون تصورش از بورژوازی ضعیف است، به همان نسبتی که تصورش از طبقاتی بودن خودش ضعیف است.

چرا هنوز بخشی مبارزات ما بر علیه انقلابیگری سطحی ضد رژیمی است؟ برای اینکه طبقه کارگر هم همینطور فکر میکند. اگر کارگران انقلابیگری سطحی ضد رژیمی از خودشان نشان نمیدادند، بورژوازی را بهتر میشناختند، اگر فقط مجاهد انقلابیگری سطحی ضد رژیمی داشت، ما مشکل زیادی نداشتیم. مسأله‌مان این است که کارگر می‌آید بیرون و میگوید درود بر خمینی، یا می‌رود پشت سر اپوزیسیون بمب‌انداز.

بنظر من حرف سولماز درست است، آن حزبی که به مبارزه اقتصادی بها میدهد، مجموعه‌ای از یک دستگاه فکری- عملی برای مطالبه اقتصادی را ترسیم میکند. پایین به ما فشار می‌آورد و ما هم هیچوقت نگفته‌ایم که این مشکل ما نیست. پایین به ما فشار می‌آورد، ما هم نمیتوانیم... این است واقعیت حزب ما. پایین میگوید "سود ویژه"، "قانون کار"، "طرح طبقه‌بندی مشاغل" و ما هم لال مانده‌ایم. مگر این که خود پایین چیزی در این باره بنویسند و ما روشش کنیم و در نشریه‌مان چاپ کنیم.

این حزب باید نگران این ماجرا باشد و گرنه اتفاقاً از پایین خودش جدا میشود. بگذارید اینطور بگویم؛ اگر این وضع ادامه پیدا کند، بخش کارگری داخل کشوری ما در مقابل کمیته سازمانده و رهبری ما قرار می‌گیرد. بخش کارگری میگوید من با کارگرانم، من قاطی اینها هستم، من می‌خواهم مبارزه اینها را تبدیل به مبارزه سوسیالیستی بکنم، در صورتی که تو هیچ خط و مشی‌ای نداری، تو نمیدانی چطور باید دنبال شوراها را بگیرم، تو نمیدانی چطور باید در مبارزه قانونی دخالت کنم، تو نمیدانی چطور باید به عده‌ای که حالا میخواهند سندیکا بسازند، برخورد کنم. تو هیچکدام از اینها را برای ما نمی‌گویی؟ واضح است که از شما جدا می‌شوم و می‌روم پشت سر کسی که به این مسائل جواب میدهد.

بحث من هم اینجا است. دعوی ما با هر جریانی، بر سر نوع پاسخی است که به یک مسأله واحد میتوانیم بدهیم، نه اینکه مسائلمان با هم فرق داشته باشد. اگر قبول داریم که مسائل مبارزه اقتصادی مسأله ما است، انوقت دعوی ما با اکونومیسم تازه معنی پیدا میکند. بنابراین مرزبندی ما با اکونومیسم بر سر این نیست که سیاست مهمتر است یا اقتصاد، بلکه بر سر این است که اقتصاد را چطور میشد پیش برد. آن اکونومیسم روسیه بود که دعویش بر سر این بود که آیا سیاست مهمتر است یا اقتصاد. دعوی ما با اکونومیسم ایرانی نمیتواند بر سر این باشد. کمونیسم ایران بنا بر تعریف، بقول خود امیر خیلی هم سیاسی است، یعنی اکونومیستی مثل اکونومیستهای روسی نداریم. دعوی ما با اکونومیست ایرانی، با راه کارگر و رزمندگان و غیره تماماً بر سر این است که واقعا چه نوع تشکل غیر حزبی را باید ساخت و دست بکار ساختنش شد. نفس بهایی که آنها به مبارزه اقتصادی و یا

خودبخودی میدهند، بدرستی نمیتواند مرز ما را ترسیم کند. منظرم این نیست که از آن شکل ظاهری - نه فقط شکل، بلکه آن محتوای اکونومیستی که فعالیتشان در طبقه کارگر دارد - چشم‌پوشیم و بگوییم این مهم نیست. این را کاملاً قبول دارم. ولی می‌خواهم بگویم این هنوز جواب کاملی نیست. یعنی کوبیدن این که، این حرفهای تو مطابق با "چه باید کرد؟" تماماً اکونومیستی است، دردی تو نمیکند. طرف می‌گوید خوب باشد، تو برو نظراتت را بگو، فعلاً که رهبران عملی بخاطر همین حرفها من هستند. هر چقدر می‌خواهی بر علیه اکونومیست فحش بده! نه من به این می‌گویم اکونومیسم و نه ایشان که رئیس کارگران فعال صنایع چاپ هستند! به ما میگویند پرولتاریا، به تو هم میگویم روشنفکر درون طبقه! عنوانی که به تو می‌چسبد. بنظر من اگر جواب این مسأله را نداشته باشیم این عنوان به ما می‌چسبد.

راجع به خصلت ارتجاعی یا غیر ارتجاعی اتحادیه‌ها، در اینجا بحثی شد که بنظرم از هر دو طرفش نادرست است. یک بحث میگوید ارتجاعی است و بحث دیگری که میگوید اصلاً ارتجاعی نیست. بنظرم خیلی جاها هم ارتجاعی است. حتی جنبش اتحادیه‌ای که زرد هم نیست ارتجاعی است. بستگی به این دارد که با کدام پراتیک اجتماعی واقعاً موجود دارید



کارگری بخاطر این نیست که خیلی سوسیالیست است، انقدر سوسیالیست است که رغبت نمیکند به این کارها بپردازد. از فرط ضد دیکتاتوری بودن و جنبش همگانی-دمکراتیکی بودنش است که به انسجام داخلی طبقه کارگر بهایی نمیدهد، و این باز هم وظیفه ما را سنگین‌تر میکند.

اگر بخواهید با خود باتالیا بحث کنید، بحث بر سر دخالتگری، بر سر پراتیک بودن تشکیلات حزب متمرکز میشود. در صورتی که بحث با پوپولیسم ایران کاملاً می‌رود بر سر جنبش همگانی و هویت مستقل طبقه کارگر. این سطح دیگری از تجرید بنظر میرسد. به نظر من این خطری است که هنوز ما را تهدید میکند.

ممکن است از ما اینطور برداشت بشود که حزب کمونیست در یک دوره به سمت طبقه کارگر رفت، حالا که انقلاب شده، با نیروی سازمانی‌اش می‌رود به سراغ همه. واضح است که آن موقع نباید افتاد به موضع اکونومیسم ضمیمه پوپولیسم در آن دوره. در عین حال هم نباید افتاد به یک درجه بی‌نیازی از طبقه کارگر و ابراز وجود غیر حزبی و توده‌ای‌اش در مبارزه.

۱- "خط پنج" - گرایش "کارگر-کارگری"، با خصوصیت بارز تمسخر روشنفکر، تحقیر تئوری و تکریم دست پینه بسته، به "خط پنج" معروف بود.

۲- در مورد "باتالیا" که در این بحث چند بار مورد اشاره قرار می‌گیرد، نتوانستیم اطلاعات خاصی بدست بیاوریم. لطفاً اگر از باتالیا چیزی میدانید به ما هم اطلاع بدهید.

اصل این مطلب شفاهی است. این متن توسط دنیس آزاد از روی فایل صوتی پیاده و توسط مسئول این سایت مقابله و ادیت شده است.

تئوری بروز اعتراض طبقه ما است. من نمیتوانم بسادگی به این بگویم ارتجاعی. ولی اگر شکل دیگری وجود داشته باشد و بتواند نشان دهد که این شکل بروز در مقابل آن شکل بروز، آلترناتیو همدیگر قرار گرفته‌اند، آن موقع به صراحت، حتی اگر زرد هم نباشد و زوبتوفی (Zubatov) هم نباشد و خط پنچی و خیلی هم خوش نیت باشد، به صراحت باید گفت، یک حرکت ارتجاعی است از طرف بورژوازی، که در واقع در آن مقاطع فوراً از جانب بورژوازی مورد حمایت هم قرار می‌گیرد.

به هر حال من با بحث رفیق امیر اختلاف چندانی نمی‌بینم و بحث را مثل رفیق رضا به آن حالت قطبی نمی‌کشانم که مدعی بشوم که مثلاً اینجا به مطالبات اقتصادی طبقه کارگر حمله شده، یا به ضرورت کار در جنبش طبقه کارگر حمله شده، یا به اهمیت مطالبات کارگری حمله شده است. ولی نفس فرمولاسیون بحث ما در مورد تشکلهای غیر حزبی و در مقابل اکونومیسم، بطور طبیعی ما را می‌گذارد بغل جریانات دور از طبقه کارگر و جدا از طبقه کارگر. اتفاقاً در این دوره هر بحث جامعی در مورد تشکلهای غیر حزبی، باید ما را بگذارد در کنار آن نیروهایی که می‌خواهند طبقه کارگر را به طرق غیر حزبی متشکل کنند، نه بر عکس استنباط کلی من از بحث - بحثی که رفیق امیر اینجا عرضه کرد، نه در روزنامه - این بود که خوب با مسکوت گذاشتن این که در مورد شورا و غیره چه می‌گوییم، بعلاوه با کوبیدن مبارزه تریبونوی، چیزی از این قضیه بجا نگذاشت. بحثم این است که این خطر بطور واقعی، ما را خیلی بیشتر تهدید میکند.

نکته دیگری را هم بگویم؛ بنظر من تأکید بر ضرورت کار غیر حزبی در میان کارگران را از سر باتالیا نباید گرفت، مگر اینکه بخواهیم مشخصاً چهارچوبه اروپا را مد نظر قرار دهیم. چرا این را می‌گوییم؟ برای اینکه باتالیا از موضع یک جنبش پوپولیستی-دمکراتیک نیست که جنبش صنفی را رد میکند. بلکه به اعتبار برنامه حداکثر است که جنبش کارگری را رد میکند. در "چه باید کرد؟" نلین در مقابل جنبش اخص کارگری، اهداف برنامه حداقل را بعنوان جنبش سیاسی طبقه مطرح میکند و همان آن است که توسط جریان فدایی و خط سه و غیره، در مقابل جنبش طبقه، تعمیم پیدا کرده. یعنی دوری جنبش کمونیستی ایران از جنبش

ارتجاعی یا لاقبل نه انقلابی، غیر انقلابی، رفرمیستی، پارلمانتاریستی، تنها شکل بروز اعتراض طبقه ما است، دیگر بنظر من نمیشود به آن گفت ارتجاعی. تمام ایرادی که میشود به چپ اروپا گرفت این است که با این سیستم برخوردش اجازه میدهد که این تنها شکل بروز اعتراض طبقه کارگر در اروپا باقی بماند. و گرنه میتوانستیم بگوییم، اتحادیه‌ها نه، و مثلاً جنبش مجمع عمومی آری، یا جنبش مسئولین بخشها آری. ولی چنین چیزی نمیتوانیم بگوییم.

در ایران اگر ما بتوانیم به جنبش مجمع عمومی و جنبش شورایی دامن بزنیم، بروشنی میتوانیم بگوییم جنبش اتحادیه‌ای ارتجاعی است - اگر این کار را کرده باشیم. یعنی اگر درست در وقتی که جنبش مجمع عمومی در ایران پا گرفته، دمکراسی مستقیم را کارگران در مجامع عمومی اعمال میکنند، درست وقتی که رهبران این جنبش مجمع عمومی دارند در یک سطح سراسری شورایی به خودشان شکل میدهند و موضعگیری سیاسی میکنند و فقط هم به اقتصاد نمی‌پردازند و خودشان را با احزاب عجین میکنند و کار میکنند، در این شرایط یک نفر بیاید و بگوید من می‌خواهم در تهران سندیکای کارگران نساج راه بیندازم. می‌گوییم کاری که می‌خواهی بکنی ارتجاعی است مرد حسابی!

بنظر من نمیشود راجع به اتحادیه، صرفاً بر مبنای فرمایش یا بر مبنای تعریف کلاسیک، حکم ارتجاعی یا غیر ارتجاعی بودن صادر کرد. بنظر من در بحث آخر رفیق امیر الان این طرف بحث کم‌رنگ بنظر می‌آید. این جواب جنبش است. با این ملاک به اتحادیه‌هایی میشود گفت ارتجاعی، از جمله جنبش اتحادیه‌ای در همین آمریکای امروز. یعنی جنبش اتحادیه‌ای کارگری آمریکا در مقایسه با جنبش ضد جنگ ویتنام یک نیروی ارتجاعی است. همین الان جنبش اتحادیه‌ای در آمریکا در مقایسه با هر جریانی که از حقوق بشر دفاع میکند، یک جنبش ارتجاعی-کانگستری است... هیچ چیز نیست. ولی در انگلستان اینطور نیست، در فرانسه کمتر اینطور است. جنبش اتحادیه‌ای در لهستان بنظر من اصلاً ارتجاعی نیست، در عین این که تمام فرمولبندی اهدافش ارتجاعی است، به نسبت همان چیزهایی که در لهستان به جریان افتاد.

بخاطر چه این را می‌گوییم؟ بخاطر اینکه آن تنها شکل ممکن

مقایسه‌اش میکنید. اگر کسی به جنبش اتحادیه‌ای در انگلیس بگوید ارتجاعی، من می‌گویم بخوبی می‌گویم. برای اینکه باید بگوییم وقتی این عصا را از دست طبقه کارگر بگیرم، کدام عصا را زیر بغلش گذاشت؟ باید دید جنبش اتحادیه‌ای در مقابل کدام جنبش دیگر طبقه کارگر به خودش موجودیت میدهد؟ جنبش اتحادیه‌ای در انگلیس در مقابل هیچ جنبش دیگری دارد به خودش موجودیت میدهد. بنابراین هر کسی که آمد خواست این اتحادیه را دمکراتیک کند - الان در ناتینگهام‌شایر عده‌ای اتحادیه‌ای تشکیل دادند و اعتراضشان این است که اتحادیه معدنچیان دمکراتیک نیست - روی خط مارگارت تاجر است. من هم می‌گویم اتحادیه‌ها دمکراتیک نیست. ولی بطور واقعی وقتی که شما مشغول ساختن هیچ اتحادیه دمکراتیک انقلابی‌ای نیستید، وقتی که جنبش کمونیستی هیچ رهبری دمکراتیک-اقتصادی را به طبقه کارگر اعمال نمیکند، خود نفس مبارزه با اتحادیه‌های کارگری بر سر نکته "دموکراسی" امروز یعنی تاجریم. می‌خواهم بگویم، آدم همیشه باید بداند که در مقابل کدام پراتیک واقعاً موجود، دارد یک پدیده را با اسم ارتجاعی، ضد انقلابی و غیره قیاس میکند؟ اگر همینطوری بخواهیم حرفش را بزنیم، یعنی بر مبنای تئوری و اینکه اصولاً آدمهای اصولی چه باید بگویند، خیلی چیزها ارتجاعی‌اند. از جمله تمام جنبش آفریقای جنوبی، تماماً ارتجاعی است. تمام جنبش ایرلند از بیخ ارتجاعی است. تمام جنبشهای اتحادیه‌ای در انگلستان با این حساب ارتجاعی است. ناسیونالیسم مگر ارتجاعی نیست؟ ناسیونالیسم، آنهم در انگلستان؟ آن اتحادیه‌ها کلی ناسیونالیسم دارند. مگر رفرمیسم و پارلمانتاریسم پدیده‌های ارتجاعی نیست؟ اینها را هم دارند.

ولی مسأله این است که اگر بنا باشد ارتجاع و ضد ارتجاع و انقلاب و ضد انقلاب را بر مبنای فرمولاسیون اهداف طبقات در یک سطح معینی در درون جامعه در نظر بگیریم و خود این طبقات و صفتبندی طبقاتی را پشت این فرمولاسیون‌ها را نیندیم، به مشکلات زیادی برخورد میکنیم. از جمله خود انقلاب ایران با فرمولاسیون "حکومت اسلامی ایجاد باید گردد"، یک جنبش ارتجاعی میشود.

می‌گویم آنجایی که آن فرمولبندی

بقیه از صفحه ۱

همان است که احزاب پرولتری در پی آنند: متشکل ساختن پرولتاریا به صورت طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه پرولتاریا."

نکته دوم: این نوشته قصد دارد به دفاع از بند آغازین قطعنامه به پردازد که اساسی ترین بند قطعنامه است و بنا به مقاومت‌های بعضی از رفقا که در این مورد صورت گرفت، بیم این می رود این بند حذف و یا جرح و تعدیل شود.

بند آغازین قطعنامه:

"آنچه که ادامه حاکمیت سرمایه و دولت نماینده آن در ایران را تضمین میکند، پراکندگی، عدم آگاهی و غیرمتشکل بودن طبقه کارگر در ایران است."

ما قبل از هر چیز به مثابه یک مارکسیست تحلیل می کنیم. "ماتریالیسم دیالکتیک" اساس تحلیل ما است.

یک حکم کلی و بدون جای بحث، نظام جمهوری اسلامی یک نظام بورژوازی است و دولت برآمده آن نیز حافظ منافع سرمایه است.

دولت نماینده و حافظ منافع سرمایه داری می تواند خصلت های متفاوت داشته باشد، دیکتاتوری، مذهبی، لیبرال، نظامی، مستبد و غیر مستبد و ...

این اصل و پایه هر تحلیل ما خواهد بود.

اگر به سوال " چرا حاکمیت سرمایه هنوز ادامه دارد؟" حال در یک کشور مشخص به نام ایران، پرداخته شود. از سویه های مختلفی می شود جواب داد. اما اگر ما این اصل و حکم بالا پذیرفته باشیم و دولت را در آغاز نماینده سرمایه داری بدانیم نه نماینده آخوندها، پاسدارها، آدم خوارها، ضحاک ها و یا نه نماینده دمکرات ها و یا جمهوری خواه ها و یا نه نماینده شهروندان و یا نه حکومت فاشیستها و غیره...، آنگاه تنها می تواند یک جواب داشته باشد و آن این است: ضعف "انٹی" آن که همان طبقه کارگر است و بس. من را ببخشید برای آوردن بدیهیات.

پس مادامی که نظام جمهوری اسلامی را نظام طبقه ی سرمایه دار و یک نظام بورژوازی می دانیم ادامه حاکمیت آن را ضعف طبقه کارگر خواهیم دید. اما این ضعف ها کدامند:

با ترقی و پیشرفت صنعت و کمتر شدن پراکندگی طبقه کارگر، تمرکز و تجمع وسیع کارگران و جمعیت های وسیع کارگری روز به روز بیشتر شده است و ایران هم از این قاعده مستثنی نیست. پس طبقه کارگر متمرکز هم در ایران موجود است. با رجوع دوباره به مارکس یک عامل اساسی ضعف طبقه کارگر را می توان برشمرد و آن "غیر متشکل بودن" است، چون

اساس قدرت این طبقه تنها در متشکل بودن آن است. عاملی که این معضل را بوجود می آورد "عدم آگاهی" است.

از بر شمردن مقوله "آگاهی طبقه" به بعد ما پا به یک عرصه دیگر می گذاریم و بسیاری از روبنا ها را به میان می آیند. و دقیقاً باید با یک درجه تأخر این عوامل را برشمرد. اما نکته قابل تامل دیگر این است حتی در این مرحله هم خفقان و استبداد، که در نوشته رفقایی که بر این قطعنامه ملاحظاتی داشتند آمده بود، را نمی توان مستقیماً بر ادامه حاکمیت سرمایه مرتبط دانست، می شود آنرا بر ماندگاری جمهوری اسلامی و یا مذهب و .. موثر دانست اما با این فرض که اگر عامل استبداد برداشته شود و حکومت جمهوری اسلامی انداخته شود، که هنوز حاکمیت سرمایه به قوت خود باقی است!! عامل سرکوب و خفقان باز هم اگر از دیدگاهی طبقاتی به آن نگریم، باید گفت این هم خود عاملی است تا به درجه ای غیر متشکل بودن طبقه کارگر تشدید بخشد.

عدم آگاهی برای مارکس نه یک مقوله انتزاعی و فردی، که مورد اشاره یکی از رفقا بوده، بلکه خود آگاهی طبقه کارگر خود یک پروسه اجتماعی تاریخی است. آگاهی طبقه کارگر تنها در امر هر روزه مبارزه صورت می گیرد. اینکه حزب کمونیستی یکی ابزارهای دادن خودآگاهی

به طبقه کارگر است شکی نیست. اما همواره یکی از عوامل است، اگر قائل به انتزاعی بودن "خودآگاهی" طبقه کارگر نباشیم.

این جاست که به درست با تأخر می توان روبنا ها برشمرد و تأثیرات متقابل زیربنا/روبنا را هم از یاد نبرد. این دیگر نه رابطه نامفهوم "علت معلولی" است نه مثال بی ربط " مرغ و تخم مرغ...". راه ورود به بحث ما همواره "ماتریالیسم دیالکتیک" خواهد بود. اما بعضاً در این حزب یادمان می رود و سریعاً از سر سیاست و جدالهای سیاسی و روبناها اجتماعی و المانهای دیگر ... وارد بحث می شویم و پدیده های مادی جامعه ی مورد نظر را بررسی می کنیم.

نه بند یک و نه حتی کل این قطعنامه هرگز مخالف سرنگونی حکومت استبدادی در ایران نیست. یادمان نرود کمونیستها همیشه در طول تاریخ از پیش قراولان جنبش های آزادی خواهانه و رهایی بخش انسان از یوغ استبداد و مذهب و ... بوده اند. اما اگر از این سر تحلیل کنیم و تند و تند موقعیت طبقاتی خویش را نادیده بگیریم، فعلیت برآمده از این تحلیل، ما را تنها به مبارزاتی شریف در مقابل استبداد و مذهب و فاشیسم و اعدام و ... تبدیل خواهد کرد.

به امید پرپای کنگره ای موفق

قابل توجه نمایندگان و ناظرین

هزینه های شرکت در کنگره

- ۱ - ورودی برای ناظرین ۲۵ یورو
 - ۲ - هزینه محل خواب، صبحانه، ناهار و شام برای دو روز برای هر نفر: ۶۵۰ کرون سوئد، ۶۵ یورو، ۸۰ دلار آمریکا، ۵۵ پوند یا ۸۴ دلار کانادا
 - ۳ - ژتون نهار هر روز، بدون محل خواب، ۱۰ یورو است.
 - ۴ - هزینه محل خواب، صبحانه، ناهار و شام برای کودکان هر روز ۲۰ یورو - سوئید کودکان را کنگره پرداخت میکند. در محل کنگره امکان نگهداری از کودکان از ساعت ۸ صبح تا ۶ بعدازظهر فراهم است.
- هزینه دوشب هر میهمان به اضافه ورودی ۹۰۰ کرون سوئد، ۱۱۵ یورو، ۷۷ پوند، ۱۱۷ دلار کانادا، ۱۱۱ دلار آمریکا
- هزینه نماینده ۶۵۰ کرون سوئد، ۶۵ یورو، ۸۰ دلار آمریکا، ۵۵ پوند یا ۸۴ دلار کانادا

زنده باد سوسیالیسم